



بسم الله الرحمن الرحيم

نجات و کفای حمد و رشحات جاتفرای شا که از محبت شمال اعتماد و صبت زلال انقیاد حسن سپهر خضر و انجمن انجم از مهر مظهر و مظهر
ساز و ملازم حیاتی وجود واجب الوجود است که نهال آمال مجاهدان راه و مخلصان درگاه راحت تکمیل و حصول بکله گاه وصال اذن دخول در
سرستان رحمت و اتصال با ثمار متابعت رسول مختار و متک با ذیال ال و عترت اطهار بار و در ساخت و ساخت فطرت شایسته از
تو ذو اختیار پرداخت و مخالفان بی بصیرت و معاندان شیطان سیرت را بعد از خند روزه استدرج و احوال در سلوک طریق ضلالت و
اضلال مبغیث عذاب ابد و مملکت عقاب فخر انداخت و نیم عطر سالی درود و تسلیم و شکر کشتن آیدای تخت و تکریم که ازین طره تعیین سجا فیض فرین
فرین با تکمیل مباح معین هوای خلوت انس و قضای عالم قدس را مغرب و منظر کرد و اندک کم روضه رضوان فریب کله تیره جبرین است شکوفه است
جلالت مشکف خلوت لی مع الله صاحب کرامت من بطع الرسول فقد اطاع الله معقود انجا و لیکن مطلوب خطاب طه و کس عشقانی
کاف قبول همای هوای و ما محمد الا رسول آل میثال دست که بطهارت و عصمت ازلی مخصوصند و بقرامت مخصوص در صفوف صبا
و کرامت کاتیم میان مرصوص علی مخصوص و حق حقیقی خلیفه حقیقی امیر کل امیر و وصی روز غدیر و ولی سید فخر استیم انچه و انما شمس
مسرکه لافقی بهار میدان بل آنی خلیف نبی سلونی صاحب منزلت مبرونی باب مدینه علم و مرسای سفینه علم مودای ادای الذین آمنوا و جود
بتلای ایذای الذین آمنوا تم کفر و منسوب نص سلوا علی علی با مراه المؤمنین معزول خبروان اترقم علی و لا اراکم فاعلمین معصود و کله فصل انتم
محمود الذین یحسدون الناس علی ما آتیم قاتل با عیان یحبب حیث شاقم انی استعبدکم علی قریش و الی دعا الی التیم و ال من الی
را زدار ما انجیه و لکن الله انتجیه آفتاب عالتاب و رفناه مکانا علیا بدرعنا یقدر و جینا للتقین اما ما و لیا انکه حکم نافه سیدین
بر طلی که بسکه محبت او رسیده مرد در روز بازار از ان ابد است و هر یک که هر یک خاکبای او را دره اشج سسر بلندن ساخته سرفکنده
رود و پایمال عذاب موبدهت پیت روز برای سرخوش اشج زربهار ز خاکبای جوانمرد و ال من و الیه زول عدوت
او دور دار تا نخودی زین لفظ نبی ذم خود من عاده کواپاکی اصلت و لای شامی ان که بر کمال معالیش بل انده است کواپا
میگسل بر ضمایر صافه ارباب عرفان و اصحاب بصیرت و ایقان پوشیده نخواهد ماند که از زمان خلافت حضرت علیه مرتضوی علیه
الصلوة و الخیرة تا ظهور دولت ابدیه سلاطین صفویه موسویه اما رانده بر اینیم بجهت در میان شیعه علیه طیه تقیته هستند و تمام شده و در
ظهور و بروز بر اصول مرفوع فاجره علما و قضای مختار و شاعر بود و لاجرم هر یک از فرق مختلفه ظهور در انشا و احوال کار و صدد بر سر

شعی نامشکو رنوده کتب بسیار در آن باب تالیف فرموده اند و چون علمای شیعه از قیام آن بصره و بعثت تا وی استیلا بر صاحب
 و شقاق و استیلا بر اهل قطیف و نفاق پیورده در زاویه فقیه متواری و محشی بوده اند و خود را شافعی یا حنفی مینموده اند و ادبی اعلام حلال
 انکار بر و اعلام این طایفه کرام را با قدام قلام نپسوده اند بلکه همیشه احوال خود را از اعدایان میباشند و تحمّل تقیّه دینی و دین بانی
 در زمین دل محنت منزل میباشند از ذکر و جمیع اسامی و احوال ذات که چون استنباط احکام از احادیث سید نام و اخبار آنکه کرام موقوف
 بر تحقیق آنست بنا بر اضطرار در آن باب تالیف نموده اند و جدا جدا از اظهار تفصیل احوال ایشان بر اخیار طریق اجمال و مختصر پیورده اند
 مع هذا که آن تالیفات بیوضوح و مشتمل بر ثمنان معاندت و کشته یا خوف جروت فراخ ایشان در خیایای وضع زوایای بیوت
 بحساب ارضه و حکایت و پیورده و فرقت شده بنا علی ذره المقدّم در این ایام که غایت بنیابت الهی بطور دولت بر ذرفزون شاهی
 پشت متابعان طریق موسوی مرتضوی را قوی ساخته و دست ولایت در لرزه در ایوان عدوان کاسره عدد و قصر طینان قاصره عثمانی
 و اموی انداخته تراب اقدام شیعہ اثنی عشرت بریت یافته دولت علیه شایسته صفویه موسویه امانت بر اینست که بجهت همین استظهار اند
 اید پیورده از بلیه تقیّه پیورده و از قدم قلم بند دور نموده و دیگر احوال بعضی از مشایخ شیعه از صحابه مرغیّه و متابعان طریق مرتضوی را محبت
 احکام و ادیان احادیث سید نام و حکمای اسلام و علمای ائمه کلام و سایر علمای اعلام و صوفیه کرامت مقام و سلاطین صاحب اقتدار
 و وزرای مملکت مدار و امرای عظام و شعرائی ضمیمه کلام اہتمام نموده و زبان وقت را با دادای انجذبت کشاد حاقط شد آنکه اهل نظر
 برکناره میفرستند هزار کوزه سخن بر زبان دلب خاموش بصورت دخت کبوتریم بس حکایتها که از منفعت آن دیکت بیست و
 جوش شراب خانگی از ترس محبت خوردن بروی او بنوشیم و بانکت نوشانش بعد از استجازه دستداد و دستفراخ از زبان
 فیض موطن حضرت امیر المومنین علیه السلام بر تریب این بزم عزم جزم کرده آنرا مجالس المومنین موسوم نموده و جهت اعتدای قدر و منزلت قهای
 ناظران شرح القدر صدر مجلس و پیشگاه بزم را فرقی ساخت بنا م نامی محبت پروردگار و امام روزگار قطب عالم هدایت خاتم مقیّد
 ولایت خلیفه الرحمن محمد بن الحسن المهدی صلی الله علیه و علی آباءه البشیرین مجرود و ظهوره و الاشاره و المنار بمن نور عدله و تجلی طور الحق
 بز می چون نمیزد اهل محبت خالی از ازدحام اخبار آرسته و مجلسی نند خلد برین بکلیه مینامند شریک الاغرض و تله الاغین میراسته ساخت مجلس
 از شقایق حقایق و لطایف طرایف حیرت فرمای حدیقه جان و غیرت فرمای بر وضه رضوان گردانیده و جو کجا صحبت را از برکات
 رواج انفاس قدیّه اینصایفه علیه با جلا درجه لطافت رسانیده مشهور کشتی از حقایق استحق همین بر شقایق استحق
 غنچه می حدیقه نازت تازه گلهای کشتن نازت شعله شوق جا بگداز ناست زاده طبع پاک ناست آفتابیت چشم
 زورور آسمانیت بر کواکب و نور نازین شاپری بری از عیب جلوه کرآمده از عالم عیب بارب این نخل زندگان با
 نازه رس مویه جو اینرا که بخوابشیده پرورده آب از جو بار دل خورده چون نقش روح پرورش داری تا اید سایه کشت
 داری امید که عبور بر لطایف این مجالس بود که چون بزم سور و در خنده جور جلوه کا طلیع العذاران شود انگیز و زرتنگاه ما بر وین
 با تقیّه و پر نیر است موجب یاد آوری اعتقاد مومنان شاعری و بسبب یاد آوری خاک نشین آن قوم سری نورانته من شریف الحسینی
 الشوشتری بدعای مغفرت کسری کرد و من الله التوفیق والامداد و بیدیه از تمه الهدایه والتداد فایده تحقیق تعریف
 مطلق شیعه و شیعه امامیه اثنی عشرت و چون تقسیم متر از تعریف است مناسب نموده ذکر تقیّمی که صنا بطاصول اهل اسلام تواند بود
 و قبل از شروع در تقیّم لایق دیدم تقدیم مقدمه نافه در کیفیت انشعاب بنی آدم بنده اهل مختلفه و حاصل آن مقدمه برو جوی قریب
 با نچه محمد شریف استاد کتابک عل و نخل آورده آنست که چون عالم مقرر طرایف اعم و محل اجتماع اصناف بنی آدم و مکان تازع و تکامل
 ایشان در پیش و کلم است و نظر بر یک یک آنکه حجت الهی بر کسب بر امضای شستهای طبع خود مقصود و نفوس ایشان بهر آنکه
 و حجت جاه در یاست مجبور و منطوق و لاجرم حجت تریج مطلوب خود حادث شباهت نمایند و بسبب آن در ورطه استبداد و استکبار
 در آیند و اول شبیه که در عالم پیدا شد شبیه ابلیس بود و شاهد در آن استبداد بود برای خود و در مقابل نفس الهی و استکبار او بجلده نیز
 خود که آتش بوده بر آده آفرینش آدم که کل بود حجت خالق خلقتی من فار و خلقتی من جنین و انانین استکبار و استبداد
 بقت شبیه او را ساخت شده بعد از وی در میان خلایق شبیهات سرایت کرد تا آنکه بعد از عزوب آفتاب نبوت بر نبی معجزان
 شبیهات و نفوس علمای آن نمیزد آمد و هر که ام از ایشان بچیز مناسب استنداد ایشان بعد از آن سلی و محشی تمام دستند و آنستند

و دلیل گفتن بر آن آغاز کرد و کتب خانها از ادله عقلی و نقلی برپا شد و از کلام سنجید خود آنچه موافق اعتقاد ایشان نبود تاویل کرده و جعلی
خود راست گرداند هر چه تاویل توانستند کرد و قضا بنام بنادند و این اختلاف و افتراق بکلی حدیث مستغرق در مذهب پیغمبر با صلوات الله علیه
زیاده کردید و حدیث فخر قان امت آنحضرت بنفاد و سفره رسید چه منتجان ملت احمدی نیز چون آفتاب رسالت بجا بعبودیت تواریخ
گشت و ظلمت بر آنکند آنکند از شرف استار بیرون آمد مزاج قلوب ایشان از اعتدال روی باختران مینا و در مخالفت و اختلاف ظاهر شد و
بعد از عهد رسالت و اجتناب از دعوی عصمت بر روز ظلمات جب جاه و پیشوا و آرزوی امامت و فرمانروایی و مدافع علما و عظمای زیاد میکشیدند
میدان ایشان اختلاف پدید میآمد و از مقدمه تباخر عقل میشد و ظلمات آن قرابا بعد قرن مترکم میکشید تا تجدیدی و ضلال و خصومت و جدال
و تکفیر و قتال انجامید و مذاهب بیع و ضلال از جبریه و قدریه و معتزله و اشعریه و باینزیدیه و حشویه ارباب حدیث و غیر هم ظاهر گردید و تفصیل آن
شبهات که نشا اشتباهات اهل بیع و ضلال است با وضع آن در کتب اهل کتاب مذکور و در مصنفات علمائت احمدی مسطور است و معنی آنکه کتب
اولی شیهه که در عالم پیدا شد شبهه اطمین بود و نشا آن است که با او بود برای خود در مقابل نفس الهی چنین اقل شبهه که در وقت محمدی علیه
شرایف العجالت بطور رسید شبهه عمر بن الخطاب بود چه او نیز در مقابل نفس حضرت رسالت نپای که اپنوی بدو و در طایف آن کتب کم
کتابا بنیضوا بعد یعنی باورید پیش من دوات و کاغذ تا از برای شما چیزی نویسم که اگر بر آن عمل نمایند هرگز گمراه نشوند و گفتن آن از اجل
لهنگ و فی بعض الروایات که حکیمنا کانا قبله و کمال برود روایت آنست که این مرد از اباب تب و اشتداد مرض ندیان و برین
میکوید غمی که در این وقت بر زبان میآورد اعتماد را شاید من است ما را کتاب خدا و احتیاج نوشته او نیست و بر متظن خبر و سخت که عمر بن
از القای این عبارت ترور و تلبیسی بود که آن کتاب برقم در نماید و آنحضرت امر بر آنکه روز غدیر صد و یا شصت بود تا که و تکرر فرمایند زیرا که
بر وجهیکه مولانای فاضل عارف قطب الدین انصاری شافعی در کتاب مکاتیب ذکر نموده را و بی را منهای نمودن یافت و گفتن آنکه چون کتاب
دست رسول الله صلی الله علیه و آله در میان است بر شد چه حاجت است بان میان که در مرض میگوید چون کتب هست که طیب نیست چه
مرا با طبقا مراجعت باید کرد که این سخن چنانست از برای آنکه هر کس از کتب طیب میرسد و استنباط از آن نمیرد آنکه در جهت اهل سنت
باید کرد که و لوعده الی الرسول و الی اهل البیت علیهم السلام الذین یسئلونهم کتاب حقیقی صدر رایل علم است که جل هو ابان
یقینات فی صد و الذین یادیوا العلم نه بطون و فخر چنانچه امیر المؤمنین علیه السلام فرمود انا کلام الله التاطق هذا کلام الله انصاف
اینست تمام کلام فاضل مذکور و این تیر بر اهل انصاف ظاهر و لایح است که قطع نظر از رکاکت اخبارت و نسبت ندیان به پیغمبر صلی الله علیه و آله
با وجود آنکه جمیع انبیا و رسل خصوصاً حضرت رسالت پناه ختمی بآب بر جبهه گیرند و ما ناطق عن الله و ان هو الا وحی یوحی و هیچ
حکمی از احکام شریعت الهیه که نصب امام از آنجمله است بی وحی حکم نمیزمورد اگر او را اهل سنت و اختلاف گزارت نمیرد بایستی که از طلب آنحضرت گانه
و دعوات از برای آنکه کتاب نبوی که بعد از روی امت آنحضرت که راه نشود خوشحال گشته با سایر اصحاب و ابان باب موخت میوزید بلکه اگر جمعی
دیگر از لیل اتفاق در آن امر تملون جایز میداشتند او در انجانب سعی و اهتمام تمام میداد داشته آن نوشته را از حضرت میکرفت تا فاروق
میان حق و باطل برآورد و حقیقت صادق میآید چه جای آنکه بانی منع آن او باشد بان غلظت در رکاکت جبارت که مراعت مخالفت آنرا
در کتب خود روایت نموده اند چه در جمیع صحاح شش همتیان اهل سنت و جماعت که فی الحقیقه اهل سنت و جماعت مسطور است که چون پیغمبر
صلی الله علیه و آله دوات و کاغذ طلبید و عمر در برابر اخبارت رکیکو گفت میان اصحابیکه در مجلس حاضر بودند نزاع و خصومت بهم رسید
پس بعضی از اصحاب که عرض ایشان عدم اختلاف و انشای امت بود و معنی را غنیمت دانست و در مقام آن شدند که دعوات کاغذ حاضر
باید ساخت و بعضی دیگر با عمر موخت نموده از آوردن دوات و کاغذ مانع شدند تا آنکه نزاع میان ایشان بجای رسید که در مجلس بعضی
آنحضرت آواز بلند کردید و چون آنحضرت را وقت سفر آخرت و توجه بدرگاه احدیت بود از شنیدن آن الفاظ در یکدیگر که ایشان در
اشای نزاع با یکدیگر میکشید تنگ آمده اند و وحی غنیمت و احراض فرمود که شیخو احقی فانه لا یبغی الشانغ غنا یعنی از پیش من دور
شود و یکدیگر این جامع نزاع نیست و مرویت که ابن عباس هرگاه ذکر انکسایت بر نخایت میمورد چندان سیل اشکت زدیده و مبارید که
خاکت و سنگر نزه که نزاد بود و از آن بر میگردید و میگفت که مصیبت بزدک آن بود که نگد اشتند که رسول صلی الله علیه و آله وصیت نامه
اعطای نماید و امت را از عوارض ضلالت و غرایب عزایت مستحضر نماید پس حقیقه از آنوقت الی یومنا هذاهر چند فساد و تبا و ضلالت
و کمراسی که در میان امت محمدی ظهور نموده حتی واقعه نایله که بلا سبب و علت او بوده گناه نه انما و حد و انما و حدیثا نا آنچه در کتب اهل بیت

ریکه از اتباع و شیاع ایشان منقول است اینهمه مانند شبهات اعلی است که موجب اضلال عقول ضعیفه تواند بود بپدی الله
 لغوی من بشاء و می که جعل الله له فودا فلما لم یفرد و علی نه القیاس حال باقی اقوال و افعال حشران مال ایشاه و امثال او نسبت
 بال عدیم المثال رسول متعال پس اگر ترول بعضی آیات قرآنه و کلمات شریفه فرمائی را ایشان بگوید منسوب سازند یا بعضی احادیث
 در اثبات علو قدر و سمو فضل خود از لسان حقایق بیان حضرت رسالت نبی اقراد و وضع نمایند یا معاً بعضی آیات کبریه و احادیث شریفه
 بجهت فریب عامیان بطریق تاویل جا بجان بر آنچه خود خواهند حمل کنند عاقل منصف را جای تعجب نیست و آنکسی که بخواهد بداند
 بر اخبار و آثار ائمه اطهار و تاویل و تفسیریکه از تیاج خاطر خلیه امام پذیر ایشان صادر شده واقف است صورت این معنی بر او روشن خواهد
 و تا ویلایکه محبتان و اتباع اینطایفه و افعال اقوال قباحت کمال ایشان را خاصه نسبت باین میت علیم السلام نمایند و دلایل و حجج که بر مدعیان
 فاسده خود قیامت میفرمایند بعینه مثل تاویل علیل و زیر عظیم الودود و التفسیر حجاج بن یوسف است حرکات ناصواب و در او حجت آوردن
 بر آن در چینی که حجاج شرف بر موت بود و میکربت و زیر چون از او پرسید که سب کتیه امیر کبیر یا چیست حجاج از سر تا سف تمام گفت
 بر انواع ظلم و ستم که با طوایف امم خاصه با اهل بیت مطهر مکرم و ذریه خوانده هر دو عالم که دوام وزیر بر بسبیل تسلیه و خوش آمد با و گفت که هر
 عمل که امیر جلیل ما در مدت عمر خود نموده بر محکم و اصحست که همه بجهت و دلیل بوده حجاج در جواب گفت اگر فردای قیامت نیز من
 خواهم بود تو وزیر مطلق العنان آن محبت و دلیلها رواج خواهد یافت و الا چنانکه نزد ما نقل ظاهر میشود تن و زرد و میر بر بوده عذاب الهیم حجاج
 مقیم با تش سوزان محمید ابا لآباد خواهد که اذت و سبیلم آذین طلوا ازی منقلب شعلیون و با جمله کتک ایشان آن تعلیلا فاسده و تا ویلای
 کاسده نیار است که چون اطهار اشعار جاهلیت را که نصب العین خ طرایشان میبود مومهم زوال استطلاع خود در بیابانست رسول متعال پس
 لاجرم جهت حفظ ظاهر اسلام خود بهانه چند می ساخت و نیز کی چند می پر و خستند و بواسطه آن جا بجان قوم و غافلان ایشان از در جاهلیت
 و ایشاه می انداختند و الا بر هر عاقل منصف متاثل مشبه نیست که اگر یغیان و غا در و با لان معرکه و غا در ایام حضرت رسالت همواره
 انتظار این فرصت داشتند تا آنکه بعد از آنحضرت علم مخالفت اهل بیت علیه السلام را بر افراشتند و بنا بر طمع جاه و غلبه هوا آنچه از دیده
 و شنیده بودند نادیده و ناشده انگاشته و تقصیر خود را بر برق دریا جهت استمال قلوب ضعیفا لعقول جملا مستترتی زنی خلفاء طرقت
 ساختند پرده آزر م و جاز میان برداشتند و امخلاف را که صنومرتبه نبوت و حق اهل بیت رسالت بود بر خود در هست ماضد و اکثر
 مردم نیز بواسطه طلب جاه و حبثال بتابعیت و مباحث ایشان علم معادیت اهل بیت در میدان معاندت و عمارت افراشته و محرفان
 صحابه که چون خلافت حضرت امیر رسید جمهور ایشان از متابعت آنحضرت عدول و زیدند و موافقت طلحه و زبیر و معویه با غی را برتیب
 او گزیدند تا آنکه در کت سیر آورده اند که پنج نفر از قبیله قریش در عرب صفین با حضرت امیر علیه السلام همراهی نمودند و سیزده تن از ایشان
 با خانه کوچ همراه معادیه بودند و نزد متاقل عاقل موافقت جمهور صحابه بر چنین باطلی در او اخر دلیل جواز موافقت ایشان بر مثل این
 و همچون محاربان حضرت امام حسین علیه السلام از اولاد صحابه و اعیان تابعین که ملک ناپایدار چند روز و دنیا را بر قتل جگر گوشه مصطفی
 بتک حرمت حریم نور دیده مرضی و سبی ذریه اولاد سرور سینه بر اعلیم افضل الصلوات الملك الاعلی اختیار کردند با وجود آنکه زوی
 از ایشان محقق بود که این نوع رویتها موجب عذاب ابد و عقاب سرمد خواهد گردید و شریک از عمر پیغمبر و قاضی این عذاب منقول
 بر این معنی دلالت تمام دارد العقیقی فوانله لا اذ و انی لضادق افکر فی امری علی خطوبن انزل امر الرئی و الرئی منبتنی
 او اصبح ماثوماً بقتل حنین و فی مثل النار الی لا اظنها و لکن لینی الرئی فرما عینی و تو لینی للرئی ملک مجمل و ما عا
 باع الوجود بدین ترجمه این آیات این بیست میت گشت واقع من از حادثه و هر دو کار که ازین هر دو بفرم بگذائی من
 آن یکی تولیت و سلطنت ملک ری و اندکرا ثم و عتاب و خطر قتل حسین قتل او موجب نارس و مرطافت آن نبود لکن در
 هست مرافقه عین کتشل حسین سید دولت فقد بیع عاقل نه بد دولت موجود بدین چون از تقریر مقدمه که نشا اشعاب
 مذاهب نام و اختلاف آرای کفر و اسلام بود مانع شدیم شروع در تفسیر که ضابطه اصول جمیع مذاهب اسلامی تواند بود نموده میگویم همین قیاس
 محسوس و منقول حدود و احکام عقیده و جمیع شرائع انبیاء و بشریت با ختمی علیه و آله شریف التجات و معتقد ایشان است که شریعت
 آنحضرت ناسخ او یان و شریعت ایشان از اسلیان خوانند و مشب بد کرده میشوند زیرا که اگر طریق ایشان در معرفت مبداء و معاد که
 انسان در آنست بلکه غرض از ایجاد نشا امکان است طریق فکر و نظریات آنجا فراموش گردید و اگر طریق ایشان شیوه ریاضت و

باطن است آنظایف را صوفی نامند و هر کین از ایند و طایفه در زمان ما منقسم شوند شیعه اشاعری و سنی سنی با شعری و با یزیدی
و جماعت متکلمین از معتزله و باقی فرق شیعه و غیر هم قریب سیصد سال است که منقرض شده اند و در این زمان از ایشان اثری نیست اما
شیعه کلبی است که نیکو سخن بعد از پیغمبر صلوات الله علیه و آله امیر المؤمنین علی علیه السلام را دانند و سنی کلبی است که ابو بکر را دانند و اما سنی
اشاعری از شیعه ای هم اند که تعالی جمعی اند که قایل بدوازده امامند بتخصیصی که مذکور خواهد شد و ایشان بروحی که از پیش گذشت گویند که
چون عالم مقرر طوائف امامی محل تنازع و تحاد اصناف بنی آدم است شاید که خالی باشد از لطف و جوهری از جبهای خدا که بعد از انبیا و صلوات
و ائمه بری با ظاهر مشهور یا غایب مستورا حفظ کتاب خداوند تعالی و سنت رسول مجتبی و وصی الله علیه و آله نمایند و بندگانه از بطرف
رضیه حسن معاد و معاش بر پنج حکم الهی که شریعت عبارت از آنست تعلیم فرمایند و از ظلم منافی و تعدد و تباہی بزد و اجراء امر و نوای حضرت
پادشاهی جل شانہ و عظم برانہ باز دارند و صدق مقدمه شرطیه مذکورہ نزد عقل سلیم غایت ظاہر است و ثبوت ملازمه میان مقدمه قیام
و با آنکه در ظهور تالی مقدم است مولانا قطب الدین انصاری شیرازی در یکی از مکاتیب خود اعتراف بان نموده و گفته که چون ب ثبوت مستند
شد و وحی از ارض منقطع شد زمین بجدای تعالی تباہ شد حق جل و عزوجل بر زمین کرد که ساکن باش که من اگر نبی بر تو دارم جماعتی بر تو دارم که فلان
ایشان قلوب انبیا باشد لاجرم در خبر آمده که زمین میگوید که من مثل علی بن ابی طالبی علی ظهری حجت خدا از ارض منقطع نشود و همیشه درین
نور آساز باشد که چنانچه دایرة الارض امتحان نمون و کافر است او امتحان مقبل و مدبر باشد امیر المؤمنین علی علیه السلام از اینجا فرمود که آقا ذابتر
الارض استی کلامه و چون وجوب وجود جبهای الهی در هر زمان بدالات عقل و اعتراف خصم ظاهر شد میگویند که ایشان بعد از منبر ما
صلی الله علیه و آله و علیهم افضل صلوات الله الملك الاعظم خود در دوازده پیران عقل و نقل که از آنجمله وجوب عصمت امام است تا اثبات
او توان نمود و او امر و نوای او محل اعتماد تواند بود و استیجاب ما با هم دیگر که مستلزم تنسب است چنانکه در وجوب انتهای سلسله ممکن است
گفته اند لازم نیاید و غیر ایشان با اتفاق مؤلف مخالف معصوم نیست و دلیل صریحیت با مختصار مذکور قول حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
بروایت مسلم و حمیدی غیر ما از اکابر محدثان اهل سنت که ان هذا الامر لا یمنع منی من فطیش و بعضی فہم اشاعری خلیفہ کلہم من فطیش و
روایت دیگر که بزوال هذا الامر فانما حتی نفوم الساعتر و بکون فہم اشاعری خلیفہ کلہم من فطیش و در روایتی دیگر لا یزال الامام
عن الی الی اثنی عشر خلیفہ کلہم من فطیش الا غیر ذلک من اجادینم و در احادیث صحیح است بر آنچه امامت بر آن زقد اند که خلفا و ائمہ بعد از
حضرت پیغمبر صلوات الله علیه و آله دوازده اند و آنکه امام دوازدهم را عمری دراز باشد که با ندازه بقای زمان تکلیف متداوید زیرا که
مکن نیست قیام دین تا قیام ساعت بوجود خلفای اثنی عشر الا بر تقدیر مذکور و حاصل استدلال است که احادیث مذکورہ دلالت میکند
بر امامت دوازده کس از قریش و قایل با مختصار دوازده نیست الا طایفہ اثنی عشریہ کہ حصرن در دوازده امام معصوم قرشی از
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله نمایند بلکه چنانچه با بقا مذکور شد مکن نیست حضرت در غیر آن دوازده که ایشان میگویند و چنانچه در روایت
صریحہ در کتاب دارند بر عاقل مضیف پوشیده نیست که حمل احادیث مذکورہ بر دوازده کس از شیوخ ثلثہ و حضرت امیر و امام حسن
علیہما السلام و بیعت کس از بنی امیہ ترتیب چنانکه در کتاب فصل الخطاب و تاریخ الخلفای شیخ جلال الدین سیوطی و غیر آن از کتب اہل
سنت مسطور است عدول از منج سدا و بلکه من کفر و عناد است چہ ایشان خود اطلاق اسم خلیفہ بر غیر چهار یار میکنند و میگویند که بعد از
ایشان بموجب حدیث مکتب مخصوص است و ایضا ظاهر این است که قایل بان نمیشود که بوجود نزدیکه خمار که حضرت امام حسین علیہ السلام
و اہل بیت و اصحاب او را صحابہ تا بعین را شہید کرده باشد و قتل و اسرا لالی مدیثی طیبہ نموده و امر نسبت حضرت امیر برین بر فرموده و ہم
چنین بعید بن نزدیک و فکندہ محض مجید که دوازدهم خلفای شیخ جلال سیوطی است اسلام عزیز و کرامی باشد و اگر ترتیب را اعتبار
نکنند تمام دوازده خلیفہ با انتخاب بیعت کس از بنی امیہ و بنی القباہل ایشان را قریب بصلوات اندر است سازند همانا و ایراد تشبیح
بر خود و سبقر خواهد ساخت و بنا بر ظهور صحت و تصور ایند و تاویل عقل بلا ضیق است یا ضعیف یا آنکه از عقل اہل سنت است در بعضی
رسائل خود اشارت بانما نموده گفته کہ هذا ما قالوا و لکن لا یمنع فہم و دلیل بر آنکه مراد از خلیفہ قرشی در آن احادیث قرشی است
از اہل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله تا آنچه در تاویل آن از مساندان جعل منقول شد آنکه احمد بن حنبل در سند خود از عباس بن علی
روایت نموده کہ قال لے رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم با عم بملک من ولد اشاعری خلیفہ ثم یخرج الی ملک من ولد
الله امر جوفی لہ و اسدہ و شیخ ابن حجر متخرد کتب صواعق محرقة خود آورده اخرج الملافی من حدیث فی کل خلف من ا

عدد من اهله ينفون من هذا الدين تجزئ الصائت وانما الملبين وناويل الجاهلين الا وان اعدتكم وقد كذبوا
 الله عز وجل فانظروا كيف توفون واذ من قبيل است حديث مشهورك متواتر بصوت ان جمهور مني قول حضرت رسول صلى الله عليه وآله
 مختلف فيكم نا ان تمسكتم نيران فضيوا كتاب الله وغيره اهل بيته واهل بيته وانما انظر طاعتهم واذ على الخوض نيراك حديث خبرت
 از انكه زمانه خالی نیست از یکی از حضرت او که حافظ کتاب الله باشد چنین کسی امام است و از جمله اجناسی در روایات صحیح که لطیفه الهیه است
 عشره و با خصار طفا کرام در درازده امام از ذریه حضرت سید الانام علیه السلام روایت نمایند آنست که روایت نموده سید ابن زین
 المدد والبرین علی بن عبد الحمید حسینی العجفی قدس سره الفرز در شرح مصباح التجدد از شیخ اقدم علم سنی که طایفه محققین الامم شیخ
 ابو جبهه است محمد مفید رحمه الله که اورد معنی با امام الهام بحر الحقایق حضرت محمد الصادق که حضرت فرموده که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
 حدثنی جبرئیل من رب العزیز جل جلاله انه قال من علم ان لا اله الا انا وحده وان محمد عبدي ورسولي وان علي ابني طاب خلقه
 وان الائمة من ذلبي ارجح ادخله الجنة ويخبر من النار يعفوي عن ابي الحسن السواری او عن ابي ابي وانه عطفه وانه عطفه وانه عطفه
 من خاضع وخالصني ان فاذا في كبتة وان دعاني اجبته وان سألني عطفته وان سألني انسا ورحمته وان
 فرقت مؤمنه وان رجعت الى ذلته وان فرج باي فضته ومن لم يشهد ان لا اله الا انا وحده او شهد ولو شهد ان محمد عبدي
 ورسولي او شهد ولو شهد ان علي ابني طاب خلقه او شهد ولو شهد ان الائمة من ذلبي فقد جحد بعيني وصغر عظمي وكفر
 يا باي وكبني ان مضد بن حجة وان سألني حرمته وان ناداني لم اسمع نداه وان دعاني لم استجب دافاه وان دعاني
 في الجحيم لم يجره مني وما انا بظلام للعبيد فقام جابر بن عبد الله الاضاري فقال يا رسول الله من الائمة من ولد علي بن ابي طالب
 فقال الحسن والحسين سيدا اهل الجنة ثم سيدا العابدين في زمانه علي بن الحسين ثم ابا محمد بن علي وسند ذكرا جليل
 فاذا اذركم فافترقه عني السلام ثم جعفر بن محمد الصادق ثم الكاظم موسى بن جعفر ثم الرضا علي بن موسى ثم ابي محمد بن علي
 ثم ابي علي بن محمد ثم الزكي الحسن بن علي ثم ائمة الفاطم بالحق ثم هداية الله ليراد من سخطا وعدلا كما ملئت ظلما وجورا
 هو لا باخا بر خلقه في دخل صلبه واذ لي باي وعي من غصامهم فقد عصتا ومن انكر واجدا منهم فقد انكرهم بئسما لئسما
 ان نعم على الارض الا باي فيه ويطمئنع الا ارض ان يندبا اهلها يعني فرمود حضرت رسالت پناه که بر کفنت جبرئیل از رب العزیز
 جل جلاله که بدستیک فرمود که آنکس که دانست که هیچ خدای جز من نیست تنها و مجده بنده خالص من رسول است علی بن ابي طالب
 واما ما سکه فرزندان او ویند جتهای مسند داخل گردانم او را در بهشت در ستکار دهم او را از آتش و درخ بعفود آمرش خود و سراج کرام
 محسلی خود و واجب و لازم سازم جبه او که امت و فضل خود را تمام کردانم بر او نعمت و بخشش خود را و بگردانم او را از بندگان خالص او که
 او از دهم مرا کویم بیکت و اگر بخواند دعا کند مرا جواب کویم و اجابت کنم دعای او را و اگر چیزی خواهد از من او دهم و اگر خاموش شود و هیچ
 من استد کنم باو و بطف و عهدهای متنا خود را که بدی کند در مقابل رحمت کنم باو که بریزد از من بخوانم او را و اگر باز کرد و در حق قبول کنم او را
 رحمت مرا بدست طلب بگرد بر او باز کنم و آنکسی که او بی ندا که خدا جز من نیست یا کو اسی داد او کو اسی ندا و غیرت محمد صلی الله علیه و آله
 یا کو اسی داد او کو اسی ندا که طالب خلیفه منست یا کو اسی داد او کو اسی ندا که امامایک از فرزندان او ویند جتهای مندر بر دستیک بخار
 کرده است نعمت مرا و خور و شمرده است عطف و جلال مرا و کافر شده است بایات من و کتابی من اگر قصد کند مرا و را محبوب و محبوب
 از لطف خود خواهم کرد و اگر خواهم بشی نماید او را و محروم خواهم ساخت و اگر او از دهم مرا خواهم شنید او را و اگر دعا نماید سجا نخواهم نمود
 او را و اگر بمن امید داشته باشد او را نا امید خواهم ساخت و آنچه دوستی جزای دوست از من من ظلم کند و قسم بر بندگان منی آنچه با ایشان
 میرسد جز اعتقاد و اعمال پا او اش اقوال و افعال ایشانست پس برخواست جابر بن عبد الله الصادق را گفت یا رسول الله ان قد بیان فرما
 که کیستند ائمة که فرزندان علی بن ابي طالب است حضرت فرمود حسن و حسین علیهما السلام سید و هم در بزرگ و بزرگ جوانان اهل بهشت بعد از ایشان
 سید عبادت کنندگان زمان خود علی بن حسین بعد از او باقر محمد بن علی و او خواهی زیادت تو با جابر پس تو با جابر سلام من باو برسان و دست
 از حضرت صادق علیه السلام که از اصحاب حضرت رسول مانده بود جابر بود از جمله بریده و با اهل بیت پیوسته آرد و اند که هر دو
 نود و چهار سال بود در مدینه مشرفه وفات یافت بموجب حدیث نبوی و اخبار مصطفی که از عمر حضرت یافت که بجزت حضرت باقر
 رسید و امانت سلام سعادت فرجام آنحضرت را باورساید القصة حضرت رسالت بعد از بیان اسم آنحضرت امام محمد و اولاد و اولاد

او را که خدمت شریفش بخیر میسر باید بعد از او جعفر بن محمد الصادق بعد از او کاظم موسی بن جعفر بعد از او رضا علی بن موسی بعد از او زین العابدین محمد
 بن علی بعد از او نقی علی بن محمد بعد از او زکی حسن بن علی بعد از او سپرد که برخواهد خواست بکن جلدی امت من و پر خواهد ساخت خدا تعالی
 بسبب عدوی زمین از سوئی و در استی همچنانکه بر شده باشد از علم و جو این گروهند ایجا بردستان خالص ماکت من و وایان و مالکان
 امر من و نزدیکترین مخصوصان و خویشان من و آنکه کن فرمائی ایشان کرد و نماز من کرده است و آنکه کن انکار یکی از ایشان نمود انکار من
 نموده است بواسطه رحمت و خود ایشان خدایتعالی آسمانها هر گاه بهشته که بر زمین نیند و فرود نیاید که باذن اباجازت آنحضرت و بیست
 و کمال نفسش ایشان که محض لطف ماقنای حضرت الهی اند باز داشته شده است زمین که چنین در بیاید و اهل آنرا بوبال و کمال نزدک
 رفقا میسازد و آنحضرت علیه السلام اكرمنا بولا بهم و من علمنا بانواعهم و جعلنا من المؤمنين و المؤمنات ممن هم و معهم و معهم و معهم
 تسلي اللهم وسلم عليهم و جعل فرحهم و اجعلنا من ابصارهم و اغوانهم و اجعلنا على حبهم و اجعلنا على موذيتهم و اجعلنا على مكرهم
 و سوءهم و ابدك و جعلك و جعلك اكرمنا به من رب العالمين و از آنجه ترا سنجیدست متواتر و مسطور است که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
 و سلم اشارت با نام حسین علیه السلام نمودند و فرمودند که هذا ابی الخاتم ابی ایام انوار من الله و انوار من الله و انوار من الله یعنی اینست
 امام است پس امام و برادر امام و پدر امام که نهم ایشان قائم ایشان است و مراد قائم ایشان امام و پیشوای زمان محمد بن حسن المهدی است
 قائم الادبنا صلی الله علیه و آله غسل الصلوة و اشرفنا الیوم بجزاه و آنحضرت حتی و قائم است با خدا تعالی بود و اسطه حکم و صاحب که طبعی از آن
 بر مردم ظاهر است و بانی اسرار آن در پرده حقا مستور و چون دیگر مسائل بقدر از تصور و تصور دور است بخیلت و عزت از جماعتی
 مخصوص که نه هر جماعتی مهور است و با وجود آن میکند ار که در ارکان شریعت و اصول دین ملت پیسوجه خلی واقع شود و در احکام او
 موز علی دست و پیشانی که بر یکی و آنحضرت که در امتداد مدت این غیبت با کثرت مخالفان و طقت مؤالفان پیسوجه صورتی در
 میر واقع نشده و قوری بارکان مذہب حتی ابی البیت طیبین را یافته و در هر عصر خاک که مذکور خواهد شد بجهت آن قهقاری عظیم ایشان بوده
 و تجدید بیان مذہب شریف ایشان نموده اند و اجماع که قول امام علیه السلام در آن حجت است و در عصاره مصادیق بر کار او استند شده
 و لهذا بعضی از انکه کرام علیه السلام فرمودند که انتفاع مردم بشارت وجود فایض که بود مهدی بود و در حالت غیبت و اخفای او مانند تنجیح
 ایشانست با قباب در روز بار و بهمانجا باب مولی در شش مضمونی اشارت بخیبت خفای آن امام بشیر و آفتاب هدایت اثر نموده گفته
 در بشیر و پوش آفتاب فهم کن و الله اعلم بالصواب از جمله حکم و صاحب غیبت آنحضرت یکی آنست که نونان موقن از نظر کافران و مشافه
 معاند پیدا شوند چنانچه در بعضی میان عاینه مشاهده می رود و چون آنحضرت بشیر طرور خواهند فرمود انجا فکر که پیش از آن بیان نیامده بود
 بموجب آیه کریمه يوم ياتي بعض الابرار يقول لعلنا نكلم الله و نعلم ما كنا نعمل و بعد از آنکه برسانند و آن نوع نونان که بشارت
 از ایشان انواع درجات عالی فرود خدایتعالی خواهند داشت پیدا نخواهند شد و هر چند قطع وجود آنحضرت در حالت غیبت اندک باشد که خواه
 بود از رفع حضور قرشی فقیر جا بل عاقل قد القوت عادم الشوكه غیر ناقه الحکم که شرح مقاصد بیعت در اموجب خروج از عهد و حین سلسله
 تفسیر از حدیث مشهور که من فات و لم یعمرب نام و فانها اب مائة جافیه نیشة نیشة و گفته اند انما جعلنا امام علی شریطه و تابع طابغه
 من اهل المل و المقد و شتافیه من الشرايط عن غیر نقاد الاحکام و طابعین من المناظر و اوامر و شوكه و طابعین من المناظر و اوامر و شوكه
 علی العزل و التسبب ان داد اهل بكون الملك الانبا نایا الواجب انهم کلام پس بعد می سازند در مطلب آنکه بعضی زانده اشاعره علیه السلام
 بحسب ظاهر ممنوع شده باشند از خلاف و نسبت است که خدایتعالی جبه ایشان خدایان آن فرود و بود دیگری خصم آن فرود چنانکه
 قطع میسازند در نبوت انبیا علیه السلام کذیب که از ایشان کذیب نموده اند و در نبوت ایشان نکت واقع شد بسبب آنکه جمعی از ایشان
 منحرف بودند و از خلاف معاندان عدوت منافقان غبار فشان با ذیل فصل شرف ایشان فرسید و قد قال اهل المؤمنین و عاظم
 المؤمنین من عضا شریقی ان بكون ظلوعا ما لم یکن سا کانی دینه و لا انما یبغضه وقال عار یو یا پس و جاده دوم صفین و اهل طوبی
 حتی یبکنوا و استعقانا قولنا انا علی الحق و انا هم علی الباطل و آنکه ارباب معاذت متابعت شریعت شریفه تمایزند با حد و غیرت
 غر او مت نذر در سایر اطراف کفای دنیا چنانکه باید جاری نشود تا دگاه آن در کردن تمردان و منافقان بطور است بوجه فاعلت
 و عدم حضرت که یکی از سبب ظاهر غیبت است و اگر انبیا و اصحاب و صلوات الله علیهم انجال واقع شده و این غیبت دست داده و حضرت
 رب العزت علی شان مقدار امتداد مدت این غیبت را بحسب مقصد و هر زمان مقدر فرموده و ابتلا و امتحان بندگان خود نموده و کافران

کهن

که مدتها از میان قوم خود غایب بوده اند و او امر و فرمای ایشان بحسب ظاهر بر آنجاست جاری نشده و استبعاد طول حیات
آنحضرت در امتداد این مدت ناشی از غایت معادلت است که دیده بعیرت ارباب مخالفت نباشد و صحبت و محبت حایت
پوشیده و الا کافه مخالفان بامتداد حیات بشری در اکثر اوقات این جنیت پیش آن و بعد از آن تا بلند مثل مدت حیات
حضرت نوح نبی و مدت حیات خضر که از زمان حضرت موسی است تا ایتزان که از سال هجرت پیغمبر صلی الله علیه و آله نصد و نود
گذشته است زیاده از دو هزار سال است و بهر حال معرقه بوجود او و ولایت و حقیقت او که اطلال است از مدت عینت حضرت صاحب
الزمان علیه افضل صلوات الرحمن و همچنین همین از سمران که در کتاب ایشان مسطور است و در روایات ایشان مذکور و بهر حال
این استبعاد اینست و اینست مخالف آنجا میگردند و اینست ایضا اتفاق است بر آنکه حضرت پیغمبر که نبی است و اینست
فی الآم الشاکر حدیث النخل بالنعیل والغنم بالقدح و بر تقدیر آنکه اکثر اعمار این امت دراز نباشد چون موجب اینست
مذکور جریان سنت الهی محقق بعضی از عمرهای دراز در این امت واجب باشد مناسب است که حصول آن در اشرف المراتب
آدمی باشد و هیچ صنفی مشهور تر و شرفیتر از صنف صاحب الزمان نیست پس تواند بود که سنت عمر دراز در او جاری باشد و در
نگذورت استبعاد ایشان باین شکسته میگردانست که بسیار از اهل سنت بر آن رفتند که دجال موجود است و سوره
که در زمان حضرت رسالت پیام صلی الله علیه و آله در مدینه متولد شده و بعد از آن حضرت رسیده و آن در بعضی از جزایر
و منظر وقت است و مخفی نماند که هر گاه تواند بود که در این میان باطلی باشد که انتظار کشیده باشد میتواند بود که نیز در مقابل حقیقت
باشد که منتظر وقت باشد و با توجه استبعاد او از امور مکنه برخلاف عادات اصلا منظر عقلانیت و چون امری در حیطه امکان
باشد و دلیل عقلی و نقلی بر وجود وقوع آن دال واجب نزد سایر عقلا تصدیق بوقوع آن همه حال و الله اعلم بحقایق الاحوال
و اما علت حصر در دوازده امام است که امامت عقل منسوخ و الاعداد موت امام سابق چنانچه حضرت امیر المومنین علیه السلام
بآن کرده فرموده **الأمیر المومنین علیه السلام قال لا یجوز ان یتولد امام بعد من یتولد امام** و در حدیث دیگر آمده است
**المصائب و اذا کانکم فاما لیس مکن نباشد تجا و زامنت از امام دوازدهم الاعداد موت او چون خداستعالی امام را عمری طولی
گرامت فرموده که تا قیام ساعت خواهد بود لاجرم آنکه گرام از آن والی دعای القتم وال من الاله از عدد تجاوز نخواهند نمود و محنت
آنست که وجه حکمت در این حضرت بر مکرر بعلی خداوند حکیم است چنانچه در وجه جنیت امام دوازدهم نیز گفته اند و علم ما باین دوام
از قبیل علم است ببله خداست در کتابهاست قرآن که علم اجمله داریم که از او جوهر صیقل و اگر چه تفصیل آنرا نمیدانیم و بنا بر این که
در ایند و مطلب بعضی از جوهر مذکور شود از روی تفرقت نیز بر زمین و جوهر و از جمله جوهر آنکه اصحاب شریعت از زمان آدم صغری که
قانع شریع و او یاق بوده تا زمان پیغمبر که خاتم رسل است صلوات الله علیه شش پیغمبر بوده اند که سنت الهی بر آن جاری بوده که
از ایشان را دوازده و منی بوده که حفظ شریعت او نموده اند تا ما دامی که تکلیف شریعت او باقی بوده و هر گاه سنت الهی در عدد
او صیای آن غیای صاحب شریعت که آدم و نوح و ابراهیم موسی و عیسی و او دند بر وجه مذکور جاری شده باشد باید که طرد و الی
عد و او صیای پیغمبر که خاتم رسل و شریعت او ناسخ شریعت کل است بر آن وجه باشد و ناسخ تغییر و تبدیل چه از آنجا شد **سنة
الله الی قد خلت من قبل و کن نبی بعد الذی نبی و تفصیل اسامی او صیاد و زده گانه هر یک از اینها شده مذکور خواهد بود
السلام در کتاب جامع الانوار رسیده تا آنکه اعلی و یاریخ جهان آرای قاضی احمد غفاری و غیر آن مذکور است و ایضا تطبیق عالم
عالم منقذ می آید که چنانچه هر یک از نجوم بسبب سیاره و دوازده برج است که بر آن دوران یکینه هر یک از اینها سیاره
که بتدریج نجوم سبب آن دوازده برج ولایت باشد که امور ایشان بر آن دوران نماید و الحق این وجه است شریف و نیکو است
و بر اینست اتفاق اکثر مشایخ صوفیه مثل شیخ اعظم محی الدین عربی قدس سره چند قروحات فرموده که **بین الفلک الثامن و
التاسع فتنه که اتفق مشایخ و جماعتی قالوا النبوة الائمة الا لثی شیخ نور الدین آدی پیغمبری بنظم آورده آنجا که میفرماید دعوت
چنانکه هست مگر دوازده شمال که آفتاب بر آن در میگذرد و سال بر آسمان ولایت دوازده برجند و آفتاب بتدریج
بره برای کمال قضا و آینه نور احمدی برکت برکت زاینده دوازده شمال مثل دوازده ماه و دوازده کرب باقی
نبوت نموده استقبال سارگان سپرد ولایت شرفند که اینست نقصان و احتراق و وبال آفتاب نبوت همه در این******

انهم مثال صورت تفصیل آید از اجمال و شیخ کمال سعد الدین حموی قدس سره العزیز و بعضی از تصانیف خود ذکر کرده
 که اسم دل صادق بنیاد مکر بر ائمه اثنی عشر زیرا که غیر ایشان دل و امام نیستند بلکه ابدال او تا دند و آنحضرت ز ائمه او عزیر الدین
 نسفی در اکثر رسائل خود از او نقل نموده و اگر تلمیح کتب صوتیه کنند پیش از این تصریحات خواهند یافت و بعضی از اکیار انحصار او را
 در عدد مذکور بچند وجه مناسب بیان نموده اول آنکه اسلام منی است بر اصل شهادتین شهادت و عدالت و شهادت رسالت و
 و هر یک از این دو اصل مرکب از دو دوازده حرف است و امام حافظ آند و اصل است پس مناسب است که عدد کسانی که حافظ آند
 باشند دوازده باشد همچو عدد صلین و اند آل آنحضرت که ائمه اشاعره در صلوات با او شریکند بخلاف آل اولاد دیگر سنیان که چون
 دین ایشان در معرض نسخ و زوال بود حفظ آن بر آل ایشان واجب نبود تا در اسمعنی با پیغمبر خود شریک باشد و صلوات بر ایشان
 واجب یا مستحب شود یا بیکو نیم که هر یک از کلمات لا اله الا الله محمد رسول الله دوازده حرف است و در این شایسته نمی آید
 که اگر ائمه ترا حلقه اسلام دخلی تمام است و تکمیل ایمان و اسلام دویم آنکه عدد نقیانی بنی اسرائیل منقبض کتاب دوازده است پس سزاوار
 است که عدد جمعی که نقابت و امامت محمدی نمایند دوازده باشند و همچنین در یثیله عقبه که بیعت حضرت پیغمبر نموده اند دوازده
 نقیب بوده اند ستم آنکه بساط و امنای بنی اسرائیل دوازده بوده اند پس مناسب است که ائمه و اسباط پیغمبر که ائمه بر آن
 دوازده باشند چهارم آنکه نور ولایت راه یمناید و لها را بسوی حق همچنانکه نور کاتب و ما کاتب راه یمناید ضلالتی را بسیار است
 و مجال نوریکه نادیه بصارت است دوازده برج است پس مناسب است که مجال نوریکه نادیه بصارت است چنین باشد و از اینجاست
 شریفیه مفهوم میشود و آن است که قرار یافته در احادیث که حامل روضه بروج امامت است که حامل افعال مسیح او یان آل است
 تا قیام ساعت و او عدلیت پیغمبر منی بر میسد و مقدم است یکی آنکه پیغمبر صلوات الله علیه و آله فرموده که ائمه من قریش و حاصل آن است
 که ائمه و اولاد آنحضرت از قریشند و از غیر قریش نیستند و دیگر آنکه محققان علمای نسب بر آنند که هر که از اولاد حضرت کن باشد او قرشی
 پس اول کسی که صفت قرشیت او را ثابت شده و با لاتر از او تجاوز نماید مالک بن نضرند که قرشیت است که شرف نسب قرشیت است
 و از او حضرت پیغمبر محمد که دیده اگر چه فی الجمله شرف قریش از آنحضرت با ایشان رسیده پس حضرت پیغمبر بفرموده که هر که دایره باشد
 نسبت به سلسله متعاقبه قرشیه و امامت هر یک از آن سلسله مانند و در خط اند که از مرکز محمدی تا مالک است دوازده باشد بر این وجه
 محیط منتهی شده باشد و منتهای محیط مالک بن نضر است و منتهای خط دیگر از ائمه و اولاد آنحضرت و هرگاه اجزای خط متعاقبه مرکز
 محمدی تا مالک دوازده باشد بر این وجه که محمد بن عبدالله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصی بن کلاب بن زهره بن کنان
 لوی بن غالب بن فهر بن مالک پس باید که اجزای خط قنازل از آن مرکز شریف نیرد و از ده باشد و با امام دوم که محمد بن حسن است
 از زمان غتی شود زیرا که مجال است که دو خط خارج از مرکز محیط متفاوت باشد و با هم چون آنکه پیغمبر منج شرف است که شرف است
 قریش از آن متصاعد میگردد و همچنین معدن شرف است که شرف امامت از آن قنازل میگردد پس باید که ائمه نیز دوازده باشد زیرا که
 و خط نازل باید که مطابق خط صاعد باشد چنانکه بگذشت و بعضی از متأخرین فرموده اند که اکثر اشیا نقیسه و آفاق و مثل مثل
 بر این عدد واقع شده و همچنین اکثر اسماء الهی است که عدد ائمه همی که از نقایس و دواعی خدا بلکه از جمله اسماء حسنی
 اویند و نیز چنین باشد تفصیل اینم آنکه لا اله الا الله دوازده حرف است و همچنین الرحمن الرحیم دوازده حرف است و همچنین الحمد لله
 الرزق الرحیم و همچنین الحنان المنان و همچنین الخالق الباری و همچنین الواحد کلیم و همچنین الواحد القهار و همچنین الظاهر الباطن و همچنین
 التواب الوهاب و همچنین الفتح الرزاق و همچنین المحسن المحمل و همچنین المنعم المفضل و همچنین الباعث الوارث و همچنین بان لوم الدین
 و بر این وجه است آدم خلیفه الله و نوح خالص الله و موسی کلیم الله و عیسی مسیح الله و محمد رسول الله و محمد حجت الله و البشیر النذیر
 و همچنین امیر المؤمنین و همچنین علی بن ابیطالب و همچنین العروة الوثقی و همچنین فاطمه زهرا بنت محمد و همچنین الحسن المجتبی و همچنین حسین السید و همچنین
 الحسن و همچنین علی بن حسین و همچنین الامام الباقر و همچنین الامام الصادق و همچنین الامام کاظم و همچنین علی بن کاظم و همچنین
 محمد بن رضا و همچنین علی بن جواد و همچنین الحسن العسكري و همچنین القائم المهدی و همچنین مجتبی و همچنین عدویم و انار
 و از بدایع اتفاقات آنکه چون پس از خاتم الانبیاء دیگر رسالت نیست بلکه وصایت و امامت و حروف لایستی محمد
 دوازده است و مسئله این باب بسیار است و گذشت بضرر الله اما لعل و بر طابان طریق تحقیق و شارحان

رحمت تو حق محض نخواهد بود که اگر چه این همه کس جام انعام ساقی از سواقی فیض انوار حضرت باقی آبهای غیب صافی و طهر
 دلایل بریزد و انی بر چمن این خاکچه پر فروغ جاری مفتوح گردانیده و بلب تشنگان بوادی حیرت و ضلالت رسانیده اما مطلقا
 جیش بر چمن صسیمی قریش با وجود آنکه از تشنگی بفرارند و آب تخم در جگر نزارند معلوم نیست که لب بر آن نهند و بر
 تیان خود را در آن غوطه دهند و لنتم ماقبل بر نیکرد و مخالفین و ایمان باخت است این بنا بر اسحت در کار بر چمن کرده
مجلس اول در ذکر بعضی از اماکن لطیفه و موطن شریفه که از با تلمه ظاهرین و شیعه با اخلاص ایشان اختصاص خاص است
 اگر چه بحسب حقیقت تمام عالم بطیف ایشان مخلوق شده اند و جمیع ارض تحت خلافت حقیقت ایشان واقع است بلکه در
 حضرت فاطمه داخل خاک در احوال فدک مذکور خواهد شد **العرش المجید** بدانکه شیخ اجل ابو الفتح خراسانی رازی در تفسیر خود
 از حسن بصری نقل نموده که مراد از عرش و کرسی در قرآن مجید کجاست و روایت رئیس المحدثین محمد بن یعقوب نجاشی از رازی در کتاب طبع
 کافی بر این معنی دلالت وافی دارد و مراد بان ملک مشتم است که آنرا ملک ثابت گویند چنانکه در روایت اصحیح بن نباته که یکی از خواص شیعه
 حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است متفاد میشود و آن اینست که اصحیح گفت که آن حضرت شنیدم که فرمودند ان السموات الا ارض
 و نام بنامین مخلوقین بخوبی الکفره یعنی آسمانها و زمین آنچه در ایشان است همه در میان کرسی است و مضمون این کلام بر وفق است با مبالغه
 اعلام و غیرت فاضی پشادی و امثال اوست از علمای اسلام و آنچه در بعضی از اخبار واقع است که قال السموات الا ارض عند
 الکرنی الا کلمه فی فلاة نزدیک است بان روایت وافی هدایت و بعضی از علمای تفسیر بر آنست که مراد از کرسی در قرآن مجید علم و حجب
 الوجود است و بعضی بر آنست که مراد از آن قدرت اوست و الله تعالی اعلم بحقیقه الحال چون ترفیع عرش بر کرسی نهادیم میگویم که عرش عظیم
 اختصاص خاص سرور اهل اخلاص حاصل است چه در باب ثالث از شعای فاضی عیاض مالکی مذکور است که و فی ابن الفایح الفاضل
 عن ابی الجهم قال سئل الله لئلا انبی فی الاله الا انی اذ اعلی العرش ینکون الاله الا الله محمد و در مناقب ابن مردویه از ابو سعید خدری
 روایت نموده قال اقبلت ذاک یوم فاصدنا الی البیت فقال یا ابا سعید فقلت لیتک یا رسول الله قال ان الله صودک ان
 تحت العرش یقف لاهل الجنة کما یقف و در بعضی از روایات وارد است که بر پیشگاه عرش نوشته شده که لا اله الا الله محمد رسول الله
 علی ولی الله و ناظر باین معنی است بیتی که مؤلف در بعضی از قصاید خود در مدح حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نظم نموده بیت کرده بر سر
 لوح وجود خویش نقش عرش عظیم نام تو ما عظم الله به نام و بعضی از لغات اهل سنت که نصرت منسوب را هیچ کذب بر خدا و رسول
 نتوانستند که خلق کنند ایشان از مثل فطیلت که کوره عالی باشند لاجرم از حضرت رسالت پناه بر تو نموده اند که قال فی ذلک علی
 سانی العرش لا اله الا الله محمد رسول الله یونیکر الصیدوق و عمر الفانوق و عثمان ذوق التوین بر صاحب عمل سلیم
 و فهم مستقیم محض نخواهد بود که این روایت از جمله تسویلات شیطان محض افتراء بتان است و چه کنایش دارد که خد تعالی جل اسم اسم
 خود و نامهای رسول مطهر را بر عرش مجید ننویسد و نام کسان نیز ننویسد که سالها در عبادت انعام و کفر مملکت علام عمر گذرانیده باشند و آن
السلام پشت منبر سرشت فرد جانی کا ندر و هر دل که یابی پادشاهی جانی کا ندر و هر جان که منی شادمانی وجه تسمیه
 مدار السلام سلامت اهل آرزاقات و در وجه دیگر نیز گفته اند صاحب کشف الغم از کتاب عزالدین عبد الرزاق بن رزق ان
 ابی بکر محدث جنلی رسی اصل موصوفه انشا نقل نموده که گفت قال ابن عباس قال سئل رسول الله لئلا انبی فی الاله الا انی اذ اعلی العرش ینکون الاله الا الله محمد
 و از کتاب مناقب ابی المود خوارزمی نقل نموده که گفت حسن بصری روایت نموده از عده آنست که گفت قال رسول الله اذا کان یوم
 الیقین یمنی علی ربی علی العرش و من هو جمل فذل علی علی الجنة و قومه عرش رب العالمین و من سفحه یخبر انهار
 و یفرق فی الجنة و هم جالس علی کرسی من نور یخبر بین یلین النسیم لا یجوز احد الصراط الا و معبره الا یولایه و یاما منیه
 و لا یز اهل تنبوا بن جبرئیل در کتاب صواعق محرقة خود نظیر این حدیث را از ابن سمان با سناد او از ابی بکر از حضرت پیغمبر نقل نموده
 که قال یمنی رسول الله یقول لا یجوز احد الصراط الا من کتب له علی الجسور و از تقابیل لغات حجت
 شرف عطا یا و اهل بیت است که از ائمه شریف و شافع و غیره نقل نموده حوض که تراست که حضرت امیر علیه السلام از اساقی و سیلاب بار بار
 ابدالا با داتی خواهد بود و دوستان خانما از اتان نصیب اندازد و دشمنان شیاز مردم حربه تازه است حضرت و جزئی که نام

مجلس اول
 در بیان
 عرش مجید

الشمس
 لاهل الدنيا لا یجوز
 الا علی
 و بحسب

در بیان
 عرش مجید

عنه
 علی الجنة و نظر
 بحسب الجنة
 و من یخبر
 الصادق

عاصبا
حشا، منوم
الذبح منجاة

زنگ

حرب صغیر گفته اند شمار بان نموده فرموده اند بلیث انما علی صلح الصلواته و صلح الخوض لیدی القیامه اخو
 نبی الله ذوالعلامة قد قال اذا هتفی الخاتم انما نبی و معنی الکرامه و من له من عبید و حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرموده
 و تخم علی الخوض ذواته نذود و نستمع ذواته و ما فاذ من فاذا لا یبنا و ما خاب من حیث اذله و من سترنا فان
 ینا السرد و من سائنا سائلا و من کان یعنی با تیم در حوض کوثر است دهندگان میرانیم دشمنان از روزی و در سار و
 و یاری میفرمیدم بر حوض در آب دادن و دستکار نشاندگس که دستکار نشاندگر بوسید ما و نوسید نکشت از جنت هر که او سستی ما
 توشه او و هر که شادمان ساخت ما را یا بد از ما شادی و هر که غمین کرد ما را یا بنگه بر ما بجا کرد و از بدی و یا پاک میلا و دست و هر که
 غصب کرد و حق را پس روز قیامت دعه گاه او که خیرای آن بنید و ظاهر در انکار اینکه حضرت امیر سانی آنحضرت است کسی از مخالفان
 خوض نموده و شافعی در شهر مشهور خود بان اشار فرموده و گفته دیت هب لی من الخوض و قولی و اعف عوفی بحق ال رسول
 و اسبغ شربک علی سبیل الاولیاء ذوق بنو ال و خدمت علامه دوانی که بطاهر شافعی تریب بوده و در ریاجا مشهور
 خود گفته روزی طلب باقی کوثر کش و زکوثر کش می و سجد در کش لایظا اصلا ابد اشار بها رفیت و این
 از توله در کش و از لطایف متعلقه در ان مقام است که محمود صباغ نیشابوری که یکی از ازگیای شیعه است در ایامیکه بزیر
 حج رفته بود روزی شریف مکه در ابا جمعی از مردم ما و در ان شهر در باغی بضیافت طلبیده در کنار حوض نشاند بود در آن شب یکی از اهل
 ما و در ان شهر گفت که حوض کوثر نیز مانند این حوض که بر کنار آن شستیم در جنت و روز قیامت چهار بار در چهار گوشه آن خواهند ریخت
 و ما را آب خواهند داد و محمود چون اینکلام شنید بقرار و مضطرب حال گردید و از جا برخاست و گفت تا معقول گویند که حوض کوثر
 مذکور و ساقی آن امیر المؤمنین جید ربهت و شمار از آن کعبه خواهد داد و مستقر سقر خواهد ریخت و در کتابی بود از جامع کافی
 اقسام جنات و اشمال و بر انواع لذات و اختصاص او بمؤمنین و مؤمنات مذکور است که خواهند بان جوع نمایند اعرف
 و علی الاعرف انما یعرفون کلام الله و انما اعرف جمع عرف و ان بلند می باشد از زمین چون باره و مانند آن و از انجا
 عرف الیک یعنی باج خرد و سوس و بنابر نسبت ما خود و ما خود من میرزا قاسم کونابادی در شاهنامه گفته همه برج و باره در شرق
 چو باج خرد سان بخون کشته عرق و بعضی از مغز ان گفته اند اعرف باره باشد میان بهشت و دوزخ چنانکه گفته فضر بیهام
 بسوایله ناک و بعضی گفته اند برای انش اعرف خوانند که مردمان آن مردم را شناسند و بعضی گفته اند که مراد با اعرف صراط است
 و انظر اقوال مغزیرین اهل سنت که در تفسیر قاضی میضای و محلا و در تفسیر شیخ ابو الفتح رازی مفضل ایراد یافته است که تعلی امام محمد
 حدیث در تفسیر خود آورده با سناد خود از جویر بن سعید از ضحاک از جده انبه عباس که گفت مراد با اعرف جایها باشد بلند از صراط است
 و انفراد آن که با اعرف باشد خمره غلبه لطلب و عباس و علی بن ابیطالب و جعفر طیار و زین العابدین و سلمان خود را از دشمنان میشناسند
 بعلامتی و علامت آن باشد که دوستان ایشان میفند روی باشند و دشمنان ایشان سیاه پرو و ظاهر است که مراد به دشمنان سیاه رو
 اهل سنت و جهالت خواهند بود که فی الحقیقه اهل سنت و مجاهد یعنی همه رایحان مجاهد ال خوار و ایمان الله یعون ال انار که
 داغ حینشان ان اشد العذاب و معنای سریشان ان شترالذات است و جوایشان ریاضت ظاهری تم ایشان میدارد و برضایت
 ایشان سنگ حیانت مبارک و اگر بعضی از انجا عت خود را از نامی با هم برتیا میدهند و تمت حجت اهل بیت بر خود میدهند
 از مقوله بقولون با فوا هم مالیس فی قلوبهم خواهند بود زیرا که صفات و جود و صفات لسان و جوارح و افعال ایشان بخلاف آن است
 میدهند تا آنکه جمهور ایشان در روز عا شورا سوره شادی در چشم میکشند و برسم ایام عید مصافحه مبارک با فتح یزید میکنند و اکثر ایشان مثل
 اهل ط و در ان شهر و شام حضرت امیر علیه السلام را شرط ایمان و اسلام میداند و بعضی او را در روز احد صدوق و ثقه میخوانند و از احمد
 جنل که امام اینقوم ناصبی و از اولاد و اولاد خارجی است مشهور است که میگفته الخلیل لا یكون مؤمنا حتى یخض علینا قلبا
 و قاضی بن حکیمان که از اکابر ایشان است در کتاب فیات الایمان در انامی بیان حال علی بن جهم قرشی ناصبی که گفته که حجت
 علی بن ابیطالب باستن جمع نمیشود و از انجا ظاهر شد که اگر چه ظاهر انجا عت بدان صورت است لیکن باطن ایشان بر آنکه دست
 و کفایم مذکرت فی الدنیا عار او شاره و فی الاخرة نار او خسار او شیخ اجل محمد بن یعقوب کلینی رحمه الله با سناد کافی در کتاب جامع
 از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت نموده که آنحضرت فرموده که ابن کوازی نزد حضرت امیر المؤمنین آمد و گفت تا امیر المؤمنین

وَعَلَى الْأَعْرَابِ جَاءَ بَعْرُونَ كَلَامُهُمْ فَقَالَ: وَتَخَّرَ عَلَى الْأَعْرَابِ بَعْرٌ فَأَعْتَابَنَا بِسْمِ اللَّهِ وَعَلَى الْأَعْرَابِ الَّذِي لَا يَغْفِرُ اللَّهُ لَهُ
 عَزَّ وَجَلَّ إِلَّا سَبِيلَ مَعْرِفَتِنَا وَعَلَى الْأَعْرَابِ بَعْرٌ فَجَلَّ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى الْبَعْرِ عَلَى الصِّرَاطِ فَكَانَ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ الْأَمْرُغُ وَفَاءً وَلَا يَدْخُلُ النَّارَ إِلَّا
 مَنْ تَكْرَاهُ وَإِنَّ اللَّهَ بَارِكُ وَتَعَالَى لَوْ شَاءَ لَمَّا فَجَاءَ الْبَعْرُ الْبَعْرُ لَكِنْ جَلَلْنَا أَبْوَابَ صِرَاطِهِ سَبِيلَهُ وَالْوَجْدُ لَنَا نَوْمٌ مِنْهُ قَدْ عَادَ لَنْ لَا يَنْدُ
 أَوْفَعْلًا مَلْنَا خَيْرًا فَمَا نَمُّ عَيْنٍ وَمَوْجِدًا مِنْ رِوَايَتِ حَدِيثِ عَمْرِ بْنِ شَيْبَةَ وَدِيكَرَ رَاوِيَانِ اِرْضَى كَرَامِ دَرَانِكَةَ حَضْرَتِ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ
 فَتَمَّتْ كِتَابَةُ جَنَّةٍ وَرَأْسَتْ دَعْمَرُ بْنُ شَيْبَةَ رَوَايَتِ كَنْزِ كَرِيمِ رَسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ رَا كَفَتْ مَا عَلَى كَلْفَةِ أَنْظَرُ
 بِهَا يَوْمَ الْبَعْرِ فِي مَعْنَا عَوِيضِ تَشْوِيقِ قَوْلِ مَا إِلَى الْجَنَّةِ وَالْجَنَّةِ كَفَتْ بِهَذَا رِوَايَتِ كَرِيمِ كَرَامِ دَرَانِكَةَ حَضْرَتِ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ
 بِدَسْتِ كَرَمَةِ بَاشِي وَكَرْمِيرِ ابْتِهَامِ مِيرَانِي وَكَرْمِيرِ ابْتِهَامِ مِيرَانِي وَكَرْمِيرِ ابْتِهَامِ مِيرَانِي وَكَرْمِيرِ ابْتِهَامِ مِيرَانِي وَكَرْمِيرِ ابْتِهَامِ مِيرَانِي
 وَذَوْبَرِ قَائِدِ مَنَاقِلِ الْأَوَّلِ ابْتِهَامِ مِيرَانِي وَكَرْمِيرِ ابْتِهَامِ مِيرَانِي وَكَرْمِيرِ ابْتِهَامِ مِيرَانِي وَكَرْمِيرِ ابْتِهَامِ مِيرَانِي وَكَرْمِيرِ ابْتِهَامِ مِيرَانِي
 بِأَشَدِّ زَانِكَةِ بِنْدَةِ سَيْدِ شَرَاذِفِي كُوِيْدِ عَلِيٍّ جُنَّةِ بَيْتِهِمُ التَّوَارِخِ وَالْجَنَّةِ دَعْوَى الْمُنَظَّفِ حَقًّا لِمَا أُورِثَتْ رَأْسَتْ كَرَامِ دَرَانِكَةَ
 بِهَذَا امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٍّ رَا كَفَتْ يَا امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ زِدْوَالِ مَعْرِفَتِ كَرِيمِ كَرَامِ دَرَانِكَةَ حَضْرَتِ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ
 كَفَتْ قَرَسُ كَرْمِيرِ ابْتِهَامِ مِيرَانِي وَكَرْمِيرِ ابْتِهَامِ مِيرَانِي وَكَرْمِيرِ ابْتِهَامِ مِيرَانِي وَكَرْمِيرِ ابْتِهَامِ مِيرَانِي وَكَرْمِيرِ ابْتِهَامِ مِيرَانِي
 اِيْشَانِ مَرَا شَنَا سَنَدِ كَرَامِ دَرَانِكَةَ حَضْرَتِ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٍّ رَا كَفَتْ يَا امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ زِدْوَالِ مَعْرِفَتِ كَرِيمِ كَرَامِ دَرَانِكَةَ
 فِي بَعْضِ مَوَاقِفِهِمْ مَقْفَلًا وَأَنْتَ عِنْدَ الصِّرَاطِ تَعْرِفُ فَلَاحِظْ عَشْرَةَ ذَلَالًا أَقُولُ لِلنَّارِ مَنَاقِلِ وَأَنْتَ لِقَابِ دُزْبَرِ الْأَعْرَابِ
 فِي الرِّجَالِ ذِي الْبَعْرِ إِنْ لَمْ يَكُنْ لِقَابِ دُزْبَرِ الْأَعْرَابِ وَكَرْمِيرِ ابْتِهَامِ مِيرَانِي وَكَرْمِيرِ ابْتِهَامِ مِيرَانِي وَكَرْمِيرِ ابْتِهَامِ مِيرَانِي وَكَرْمِيرِ ابْتِهَامِ مِيرَانِي
 خَالِصٌ شَيْئًا أُعْطِيَ اللَّهُ فِيهِمُ الْأَمَلُ وَأَزْجَلُ كَلِمَاتِ دَايِرَةِ وَأَمَّا سَائِرُهُ كَمَا سَبَّحْتَ تَامًا بِمَنْعَامِ دَرَانِكَةَ
 كَرَامِ دَرَانِكَةَ حَضْرَتِ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٍّ رَا كَفَتْ يَا امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ زِدْوَالِ مَعْرِفَتِ كَرِيمِ كَرَامِ دَرَانِكَةَ حَضْرَتِ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ
 بِمَا حُدِّثَ وَأَخْرَجَ سَوَالِ اِيْشَانِ اِيْنِ بُوْدُ كَرَامِ دَرَانِكَةَ حَضْرَتِ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٍّ رَا كَفَتْ يَا امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ زِدْوَالِ مَعْرِفَتِ كَرِيمِ كَرَامِ دَرَانِكَةَ
 فَتَمَّتْ بِشْتِ دُورِخِ حَضْرَتِ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٍّ رَا كَفَتْ يَا امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ زِدْوَالِ مَعْرِفَتِ كَرِيمِ كَرَامِ دَرَانِكَةَ حَضْرَتِ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ
 اِهْلِ بَيْتِ دُورِخِ رِبَطِ اِنْقِسَامِ اِيْشَانِ دَرَجَاتِ وَهَدَاوَاتِ اِسْمُونَ دَسَائِرِ اَوْلِيَائِهِ اَعَادُ كَرَامِ دَرَانِكَةَ حَضْرَتِ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ
 اَخْتَصَرْتُ اِحْتِسَابَ مَعْرِفَتِ دُورِخِ اِيْشَانِ اِيْنِ بُوْدُ كَرَامِ دَرَانِكَةَ حَضْرَتِ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٍّ رَا كَفَتْ يَا امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ زِدْوَالِ مَعْرِفَتِ كَرِيمِ كَرَامِ دَرَانِكَةَ
 وَأَنْتَ رَا كَفَتْ يَا امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ زِدْوَالِ مَعْرِفَتِ كَرِيمِ كَرَامِ دَرَانِكَةَ حَضْرَتِ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٍّ رَا كَفَتْ يَا امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ زِدْوَالِ مَعْرِفَتِ كَرِيمِ كَرَامِ دَرَانِكَةَ
 وَالْآنَ مَبْدُ مَا اِهْلِ الْبَيْتِ جَانَتْ كَرَامِ دَرَانِكَةَ حَضْرَتِ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٍّ رَا كَفَتْ يَا امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ زِدْوَالِ مَعْرِفَتِ كَرِيمِ كَرَامِ دَرَانِكَةَ
 نَارُ حَقِّكَ هَذَا قَائِدُ مَنَاقِلِ الْأَوَّلِ ابْتِهَامِ مِيرَانِي وَكَرْمِيرِ ابْتِهَامِ مِيرَانِي وَكَرْمِيرِ ابْتِهَامِ مِيرَانِي وَكَرْمِيرِ ابْتِهَامِ مِيرَانِي وَكَرْمِيرِ ابْتِهَامِ مِيرَانِي
 اِنْرَاضِيَا حِجَابِ الرِّوَايَاتِ كَرَامِ دَرَانِكَةَ حَضْرَتِ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٍّ رَا كَفَتْ يَا امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ زِدْوَالِ مَعْرِفَتِ كَرِيمِ كَرَامِ دَرَانِكَةَ
 نَمَايِدُ وَازِ اِيْنِ سَبِّ اَوْرَقِيْمِ حَقِّكَ وَانْتَا رَا كَوَيْتُ دَعْوَى اَللّٰهُمَّ اِنِّكَ خَدَايْتَا لِيْكَوِيْدُ بِيْعَدْبُ مَنَاقِلِ اَوْلِيَائِهِ اَعَادُ كَرَامِ دَرَانِكَةَ حَضْرَتِ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ
 وَمَنْ عَذَابُ كَرَامِ دَرَانِكَةَ حَضْرَتِ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٍّ رَا كَفَتْ يَا امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ زِدْوَالِ مَعْرِفَتِ كَرِيمِ كَرَامِ دَرَانِكَةَ حَضْرَتِ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ
 اِيْبُ دُورِخِ اِيْنِ قَمِ دَسَائِرِ اَوْلِيَائِهِ اَعَادُ كَرَامِ دَرَانِكَةَ حَضْرَتِ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٍّ رَا كَفَتْ يَا امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ زِدْوَالِ مَعْرِفَتِ كَرِيمِ كَرَامِ دَرَانِكَةَ
 حَبِيبِيَا رَا اَزْ اَحْوَالِ اَلْحَاكِمِ اَللّٰهُمَّ اِنِّكَ خَدَايْتَا لِيْكَوِيْدُ بِيْعَدْبُ مَنَاقِلِ اَوْلِيَائِهِ اَعَادُ كَرَامِ دَرَانِكَةَ حَضْرَتِ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ
 عِبَادُ وَحَضْرَتِ اَكْفَانِ وَحَسَابِ حَقَرَاتِ اِسْطَاوَرِ اَوْلِيَائِهِ اَعَادُ كَرَامِ دَرَانِكَةَ حَضْرَتِ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٍّ رَا كَفَتْ يَا امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ زِدْوَالِ مَعْرِفَتِ كَرِيمِ كَرَامِ دَرَانِكَةَ
 مَوْضِعِ اِسْتِ وَاِشْرَافِ اَوْلِيَائِهِ اَعَادُ كَرَامِ دَرَانِكَةَ حَضْرَتِ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٍّ رَا كَفَتْ يَا امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ زِدْوَالِ مَعْرِفَتِ كَرِيمِ كَرَامِ دَرَانِكَةَ
 اِنِّكَ خَدَايْتَا لِيْكَوِيْدُ بِيْعَدْبُ مَنَاقِلِ اَوْلِيَائِهِ اَعَادُ كَرَامِ دَرَانِكَةَ حَضْرَتِ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٍّ رَا كَفَتْ يَا امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ زِدْوَالِ مَعْرِفَتِ كَرِيمِ كَرَامِ دَرَانِكَةَ
 اِيْشَانِ اِيْنِ بُوْدُ كَرَامِ دَرَانِكَةَ حَضْرَتِ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٍّ رَا كَفَتْ يَا امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ زِدْوَالِ مَعْرِفَتِ كَرِيمِ كَرَامِ دَرَانِكَةَ حَضْرَتِ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ
 بِمَوْضِعِ اِسْتِ وَاِشْرَافِ اَوْلِيَائِهِ اَعَادُ كَرَامِ دَرَانِكَةَ حَضْرَتِ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٍّ رَا كَفَتْ يَا امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ زِدْوَالِ مَعْرِفَتِ كَرِيمِ كَرَامِ دَرَانِكَةَ
 اِنِّكَ خَدَايْتَا لِيْكَوِيْدُ بِيْعَدْبُ مَنَاقِلِ اَوْلِيَائِهِ اَعَادُ كَرَامِ دَرَانِكَةَ حَضْرَتِ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٍّ رَا كَفَتْ يَا امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ زِدْوَالِ مَعْرِفَتِ كَرِيمِ كَرَامِ دَرَانِكَةَ
 اِيْشَانِ اِيْنِ بُوْدُ كَرَامِ دَرَانِكَةَ حَضْرَتِ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٍّ رَا كَفَتْ يَا امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ زِدْوَالِ مَعْرِفَتِ كَرِيمِ كَرَامِ دَرَانِكَةَ حَضْرَتِ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ

و معانی تا از سر بعضی مرتضی علی قلم در میدان پذیران افکند و پندار که کس نیست که آن سودای طبع ششوا بگفت نایل گردانداری
 بعبت من یشاه درست است که عذاب خداست ایستالی فراید اما صد و دوح زبانیه باشد **قُوا حَذْرَ الْبَشَرِ عَلَيَّاهِمْ شَرُّ حَذْوَهُمْ فَعَلَوْهُ**
 خداست ایستالی فراید اما فرشتگان کنند آتش بچشم خدای باشد اما در فرمان مرتضی کنند پس اگر امیر المؤمنین علیه السلام قسم را باشد بیان
 حکم دارد و اگر اخصاف پیش دارند و آنکه که منقوضه مجزه اند که جمع قرآن قدیم را تعویض کردند یعنی همان دو اما متر که در آن عظیم است
 تعویض کرده اند با اختیار امت بلکه با خیر عمر و شریعت تعویض کرده اند با اختیار و استحقاق فخر و خداست ایستالی با مغزول کرده اند ازین
 سه مثل یا جمعیت منقوضه باشند پس خواهی میر باید که لقب خود بردی مگر می نهند اما آنچه گفته است که گویند علی صحابه و تابعین را
 بد و زخ فرستد و فشرکانی و دیگر امالی بلاد را که پیدی نام برده بهشت برد حاشا که ایندیش شیعیه باشد بلکه علی بهشت از فرشته
 که خداست ایستالی فراید و آن اهل توحید و عدل و مقرران نبوت و امامت و تابعان شریعت باشند از هر شهر که باشند و هر پیشه که کنند و در دنیا
 آنها فرستد که منکران این اصول و فروع باشند اگر چه بزرگ صورت و محترم دیدار باشند آن اگر کلمه خداوند بشکرم آموخا و عملوا و تقیاتی
 به پیشه و شریعتی ندارد جز آنکه با کوا و یعلمون **حیت الله الحرام** که اورا گنبدند گویند بنا بر آنکه بنای آن شکل کعبه و نقشه او
 بر وجهی که قرآن مجید بان ماطی است اول می است که خداست ایستالی جهت عبادت و تعبندندگان خود از او منیع فرموده و جمیع امور با تعب
 نیز بر اسم تعظیم آن بجای می آورده اند و معترف بفضیل و تقدم او بوده اند و بیان آنکه در اصل با قوتی احمد بود که حضرت آدم علیه السلام
 بمنزل کرسی بود و در وقت طوفان آنرا با آسمان بردند و بعد از آن حضرت ابراهیم علیه السلام مامور شد بوضع بیت در موضع که بعد
 موسوم است و آنکه قبل از آن مردم در مع خود بکعبه که در موضع بیت بود توجه می نمودند و دیگر خصایص و فضایل او در کتاب **سبحان**
 و غیر آن مذکور است و با آنچه است الله الحرام را نیز خصص خاص با هم اهل خلاصت است زیرا که تولد آنحضرت بوجوب اشارت اعلی
 و الهام لاریبی در اندرون آنخانه ملک آشیانه بوده و پیش از او و بعد از او کسی در بیت الحرام تولد ننموده و این فضیلت است بیست
 که حق سبحان و تعالی از رعایت عنایت بان مخصوص فرموده و اظهار کرامت و اعلای بوی سیادت و بان آورد و کتاب **شاه**
 از زید بن قنبر روایت نموده که گفت من و عباس بن عبدالمطلب و جمعی از بنی عبد الدار از نزدیک خانه کعبه نشسته بودیم که ماه فاطمه
 اسد ماری علی بن ایطالب علیه السلام که نه ما بود که علی را حمله بود تا از زمین بر او ظاهر شده بود و زیارت خانه معظم آمد و دست بر
 بر آورد که **بارک الله فی منبرک بما اجازت علی من سئل و کتب فی قصیدتیک کلام جبار از هم تحلیل و ایتربی البیت العتیق فحق**
الله فی هذا البیت المولود الله فی بطنه الا زید بن قنبر که بد که بخارن دعای فاطمه بدیم که دیوار خانه شکافه شد و او خانه در آمد و از
 چشم غایب شد و دیوار بر او بر آمد و هر چند خواستیم که جهت تحقیق حال او را بگشاییم نخواستیم پس دانستیم که در آن سرست اسرار الهی چون
 روز از آن گذشته فاطمه بیرون آمد و علی بروست او بود و گفت که **انی ضلک علی من فقدت منی من البیت لان ایسنة بنت من الهم**
بیت الله شرف موضع لا یحیی الله ان بعد منه الا اضطرار او ان من عینت غیر ان قرآن الخ لایا سیدها حنة کل من اربطها حنة
ولی دخلت الله الحرام فاکتف من ثمار الجنة و اذواها فلما اوردت ان الخ حنیف ما یف قال فاطمه بنیة قلبا فوعده الله
العلی الایة بقول شفقنا من مناسی و اذین بادیة و اذین علی غامض علی و هو الیک الا صنم عن بنی و هو الی یو دین و
ظهور بنی و بنی بنی و یحیدنی فطوبی لمن اجته و اطاعة و قبل لمن ابغضه و عصاه
 در این باب سید میرزا محمد زکریا میگوید مشعر ولدنی فی حرم الاله و امة فی البیت حنت فناء و المسجد بیضا ظاهر
 اشیا که همه طالب کبریا و المولود فی لاله عابنه محوس بوجها و تکلم مع الف المشرک الاستغناء فخر فی العوالم منلة الا ان من
 و بنا بر ظهور آنراست خاص در باره آن قبله اهل خلاص یعنی از اهل دل تولد بجان قبل استر ایجاب طواف نماز است
 و در این باب این بیت القصیده را بیاید که **کذا اشته بدیث طواف خانه کعبه از آن شد بر همه واجب که آنجا در وجود آنجا**
 بن ایطالب و از جمله اختصاص است الله الحرام بان قبله طواف امام است که با هم حضرت پروردگار دوبار اوقات و در برج
 دوش سه مرتبه صعود نمود و در حرم محترم و از لوث اصنام در فرمود چون بر آسمان نبوت نهادی اصنام بکن
 زده چون سنکت بر زمین کیفیت و آنکه کسر اصنام در بادی ظهور اسلام بر جی است که آنحضرت در بعضی از احادیث
 خرد بان اشارت نموده و فرموده **انطلقنا انوار رسول الله صلی الله علیه و آله فقال فی رسول الله لعلی فی جنته لک**

بیت الحرام

انحصارا

ما شئت علی لا دینة

وجوه

مجلس اول

در یک جا گفت جفاست مستولی شده و مدتی مدید بسجکس انانکل سنت و جماعت اسکارا بکه مغلط دیدینه مشرفه غیرا مستی قسب
 جای آنکه نام مقام خود بر زمین آرد یا غازی با سلوب نام خوب خود که از نذو بسج صاحب شور بر او این تردوی نیست که اگر
 انشا الله تعالی حرمین شریفین زاد سمانه ترفاد رحمت تصرف اولیای دولت علیه شایسته صغویه موسویه در آید و ساحت اندک
 الانوار از لوث وجودنا محمود متعلبان سلاطین دو مینه عثمانیه برداخته آید هر این جمع امکان که مغلط در تصرف شیخ اشاعره خواهد
 بود و از اهل سنت و جماعت در آنجا کسی ظهور نخواهد نمود القصد اینمقدبات دارم که آن محمود شیخ مرشد صاحب شود و بس
 ساخته سخنان با اصل و میراست که خود بسر انکشت عصبیت و حجت جا بایت در هم بافته و دانسته که رف بسیار را یکبار است
 کند و شبمه را آنجا اثر باشد که حجت نباشد و سر که آنجا ترش باشد که انجمن نباشد و شیم آنجا جایز باشد که آب بدست نیاید
 و حکمت علی التوفیق همیشه طبیعت در قدیم الامام او شرب بوده و رسول آن بلده را مدینه طبیعت خوانند و در عجب ایبلان
 سلطواست که از خواص مدینه طبیعت است که غریب که بدانجا رسد بوی خوش شود و عطر در آن شهر بیشتر بوی دهد از مواضع دیگر
 و در همه البلدان مذکور است که مدینه از اقلیم دویم است و در زمین شوره زار و وقت و در خان خرما در آنجا بسیار آب کل
 ایشان از آب چاه و باران است و مدینه را سوریست استوار و سبب در قریب بوسطن واقع است و قبر مطهر و مرقد منور حضرت
 پیغمبر در شرقی مسجد است و بر آن خانه است مرتفع که میان او و سقف مسجد آنکه فرجه است کمال آنخانه مسدود و در زمان
 و در مسند احمد جنل از حدیث بن اسید القفاری روایت نموده که چون اصحاب پیغمبر مدینه آمدند بسبب آنکه خانه مذمت در مسجد
 خواب میکردند پس آنحضرت بایشان گفت در مسجد خواب کنید که محترم میشود ایشان رفتند و در حوالی مسجد خانها ساختند و در آنجا
 آنرا بسبب باز کردند دیگر باره حضرت رسالت معاذ بن جبل را پیش ایشان فرستاد و پیام داد که سد ابواب نمایند و او اول بار با یک
 دچار شد و گفت که حضرت پیغمبر امر فرموده که از مسجد بیرون رو و در خانه خود را مسدود سازد و سایر ابواب که آن فرمان نمودند سد باب
 خانه خود کرد پس عمر را اذ آن امر خبر داد و گفت که سد باب یکم اما التماس میدارم که حضرت فتح روز نهمند معاذ التماس را بر زمین
 رسانید قبول ننفتاد و همچنین عثمان و حمزه خبر رسانیدند هم قبول کردند چون هنوز خانه امیر المؤمنین علیه السلام مقرر نشده بود تردد نمودند
 که آیا او نیز داخل آنجا عتقت مینماید تا آنکه حضرت رسالت پناه خانه که در میان خانهای آنحضرت بود حجت او را فرمود و گفت
 اسکن با علی طاهر و مطهر چون این سخن بجز رسید گفت ای محمد را از مسجد بیرون میکنی و کوکان نبی عبدالمطلب را در آنجا ساکن میسازی
 آنحضرت فرمود که اگر اختیار بدست من میبود غیر از شما کسی را در آنجا جای میدادم اما بخدا سوگند که آنجا را حجتا با و داده و حاقبت تو نیز
 بخیر خواهد بود و با رشت ترا بیشتر و بهمان نزدیکی حمزه رضی الله عنده غزای احد شربت شهادت چشید و بیشتر غیر شربت
 خرا مید و بعضی از خارجیان در آنجا بجز حضرت امیر احمد برنده در چشم شده و چون همضمون بسبع اشرف حضرت رسالت نامه رسید
 برخواست و خطبه آغاز کرد و در آن خطبه فرمود این بجالا بحمدن بنی اقصم بنی ان اسکننا علینا فی التجر فی الله انما التوحیم ولا اسکننا
 ولا اسکننا ان الله عز وجل اولی فی موتی و اخبه ان بنو القومکما یضربوننا و اجعلوا بونکم فیله و اهلوا الصلوة و امنوا
 ان لا یسکن مسجدک ولا یتکلم فیہ الا بعد منی و لا یخبر الا بعد منی و لا یخبر الا بعد منی و لا یخبر الا بعد منی و لا یخبر الا بعد منی
 متوجه این حدیث است که فی الله و ذریه من و اولاد من و ذریه من و اولاد من و ذریه من و اولاد من و ذریه من و اولاد من و ذریه من و اولاد من
 نخواهد بود که مردم اصل مدینه طبیعت از سادات رفیع الیه و غیر هم پیشه بر بدست امامت بوده اند و آنکه مردم غریب خیل و تزلزل آنجا
 دیگر داشته باشند قدیمی در مقصد اصلی نمیکند چه ظاهر است که اعتبار رجال آنهاست که پدر بر پدگانان حضرت رسالت پیامبر را
 بوده اند و اقتاس عقاید از حاطان شریعت و پدران خود نموده اند و بعضی از فضلی امامت و بعضی از سایل کلامیه حال متاصلان آنجا
 از جمله دلائل حجت مذہب داشته و گفته که شک نیست که اهل بیت رسول ائمه اعرفند مذہب رسول از غیر خود میخاکه اهل بیت
 و پادشاه اعرفند مذہب او و احوال احوال او از غیر خود چنانکه شدت ارتباط ایشان با او و بعد از خیار عمریان پادشاه باید که اعرف
 باشند سیرت پادشاه و عدل و ظلم و دین و مذہب او و همچنین اهل سیرت که اقربت ببلد آن پادشاه اعرف خواهند بود و کمال آن
 آنکه ابلد مذہب کثرت و حصول آنجا و او بر نزدیکیان در سولت اطلاع ایشان بر حال او و چون اهل اصل ثابت شد ظاهر شود که اهل
 مدینه رسول اعرفند مذہب رسول از غیر خود حضور ما که هرگز ایضا دانسته مدینه با کلمه غریب نشده باشد و اهل او تمام مذهب شده است

نفاذ صحت
و آنکه حق
الشیام

همیشه تا زمان سلسله اسلاف آنجا با صوفی غمگین بوده و اما دیش هر چه در استجاب مجاورت آنجا دارد و گردیده تا آنکه مالک بن
 بنا بر آن احادیث اجماع اهل مدینه رحمت داشته و دیگر آنکه نور اسلام در آنجا ظهور یافت و ارکان دین در آن دیار است کمال
 و استواری پذیرفت تا آنکه بعضی بنا بر آن گفته اند که مدینه اشرف است از کوه چون ثابت است که اهل مدینه عرفند به نسبت رسول
 خود و اطلاع ایشان بر اسرار آنحضرت بیشتر از دیگران است و اجماع ایشان بر ذنب مالک حجت است و دیدیم دو استیم که آنها مدینه
 الاصله از سادات و اتباع و غنی فقیر و عزیز و ذلیل بر ذنب اصل سینه و بیح منی الاصل نیست که نه بر طریق ایشان باشد پس باید که
 اهل بیت علیهم السلام که فرقه ناخیزه یا مینه یا آن متمسک ذنب حق باشد و دیگر ذنب است که فاسد و باطل باشد و از حقیقت حجت
 و عاقل و فاضل طبری در کتاب تخته الابراک گفته که در روی زمین و شهر بزرگ بود که محیط و مستقر رسالت بوده اند و ساکنان ایند
 شریف و متاصلان ایشان یکی شیعند در که شیعه زیدی و در مدینه شیعه اشاعری و اگر ابایی ایشان را معلوم بود که حق خلافت از آن
 نموده بود وصیت باینکه زیدی و میراث طریق ابابعدیشان رسید چنانکه در شهرهای دیگر که از ابابعدیان رسید خاصه مدینه که
 اصحاب دست و ایشان طریقت و حقیقت هر طایفه چنانکه بود شناخته و دانسته اند و بصورتی بچگونگی خود و فرزند خود نخواه
 و چون اهل دو شهر شیعند دلیل است که حق اینست و حقیقت اهل مدینه بر تبه و وضع باطل که مالک و بسیار از اهل سنت گویند اجماع
 مدینه حجت و در سحر و شری و حرام و حلال و موازین و مقادیر جمله با اهل مدینه و عرف ایشان رجوع کند پس شریکه بدین صفت باشد
 چگونه شاید که اهل آن شهر کافر یا فاسق یا رافضی باشند پس باید که شیعه بر حق باشد و آنچه بعد از ذی و انا بلطفه الموفور و اخر خا من طایفه
 الی النور من لم یعمل الله له نوراً فالله من نور عید رحیم صاحب همه البلدان گفته که هم نام موضع غدیر است که واقع است در
 میان مکه و مدینه در جهه و بعضی گفته اند که مقدار سه میل از جهه دور است و کوازمی گفته که و ادیت میان مکه و مدینه نزدیک
 و در آنجا غدیر است که حضرت پیغمبر خطبه مشهور را در آن خوانده اند و آن خطبه بروحی که مشهور است و در آنجا ذکر در حجه الوداع
 تعیین امامت و خلافت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام واقع شده و آن آخر مواضع و اسما حضرت سید محمد بود که در آنجا اظهار نمود و آنچه
 از جانب پروردگار با آنها را آن امور شده بود از قرب وفات و تعالی خود بخواه اهل ایشان از آگاه گردانید و آن در روز جمعه بود
 از ذی الحجه الحرام و باقی ذی الحجه و محرم آنحضرت در قید حیات بودند و در او اخر ماه صفر سبقت آخرت تو چه فرمودند و کونیا شاعری در آن
 باید این بیت فرموده و هرگز که در ماه صفر انقدر نبود گویند که قسمی محرم گرفته است و تقیض شد و تفریق آن بر وجهی که در
 مخالفان و بعضی از روایات ما واقع شده است که چون حضرت رسالت پناه از حجه الوداع رجوع فرمود در وقت مشینی که بود
 در نهایت حرارت بود جبرئیل بیاید و راه او بگرفت و این آیه وافی به است آورد که یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربك
 پیشین که نزل مسافر در آنوقت متعذر نبود در چنان هوای گرم که مردم از غایت گرمی خود را در زیر پای مینمادند حضرت رسول
 مقام نزل فرمودند بلال را فرمود تا بگیرد و خلق جمع شدند و زیر دست را از زمینان و خار و خاشاک پاک کردند و از پلان شران مبری
 ساخته و چادری بر روی آن انداختند و آنحضرت بر بالای آن بنده خطبه خواندند و در آن خطبه ذکر نمودند که حدیث عامر بن تغلبه بعضی
 از احکام فرموده و بواسطه قرب من بلعای پروردگارتا که در تبلیغ آن نموده و در وقت از آن وعید فرستاده و در اطلاع آن وعده
 عصمت از آسب مردم داده بعد از آن دست امیر المؤمنین علیه السلام را گرفت و بر دست او خاکی پای علی بر سر زانوی پیغمبر رسیده و گفت
 انکم منکم یعنی ایانستم من سزاوار تر باشم از نفسهای شما ایسلانان قالوا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربك فبلغ
 یعنی هر کس که من سزاوار ترم با از نفس او این جمله سزاوار تر است و از نفس او آنگاه او را انداخته که اللهم فال من فالاه و عاده
 من عاده و انصر من نصره و اخل من خله و اید من یدیه و انصر من نصره و اخل من خله و اید من یدیه و انصر من نصره و اخل من خله و اید من یدیه
 انتم علیکم یعنی بصدق که الان شایسته حضرت رسالت پناه فرمودند که الحمد لله علی اكمال الدین و انتم علیکم یعنی بصدق که الان شایسته
 الله تعالی بر شما و بولا تعالی انما اصحاب آنحضرت تمت امیر المؤمنین علیه السلام نمودند و مشهور است که عمر بن الخطاب این عبارت تهنیت
 او داد نموده که هیچ شیخ نماند از طایفه مولا و مولا کل مؤمن و مؤمنه در طریق اصحاب از عهد انبیا و عیاش زین العابدین است
 که دعای توحید حضرت رسالت پناه نازل شد با آنها رضای حضرت امیر المؤمنین و ولایت امامت و وجوب طاعت او بر کائنات
 انام پس آنحضرت بواسطه صلوات وقت و عدم فوریت امر در اظهار آن وقت فرمود و گفت ای پروردگار اندک روزگار است که فرمودند

مجلس

غیر از این

جایست بر که دیده اند و مستورد اسلام رسوخی پیدا کرده اند میا ذبیم که اقبال این امر نمایند و از عان ولایت علی بن مطالب را بخند که
اکثر عزیزان ایشان در دست های گشته کرده اند و بنا بر این از او دیده اند نگاه آنحضرت متوجه شدند و چون در وقت حرکت
بغیر رخم رسیدند و می بطریق ایجاب فوری و مشتق بر غایت مبالغه نازل شد که **بِأَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ**
یعنی برسان بر وجه ایجاب فوری آنچه سابقا نازل شده بود بر تو از منسوب علی بن مطالب است و بیان ما مورد بود بطریق امر تخری غیر فوری
و بواسطه معطلی وقت تا خیر آن نموده بودی **فَإِنْ لَوْ تَفَعَّلْنَا بَلَاغَ الْبَلَاءِ لَآتَيْنَاكَ الْبَلَاءَ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ** و بعد از آن خدایتعالی چه تسلیه و طین حضرت رسالت
پناه و عدم بیانات او از قوم فرمود **وَأَلْفَهُ بِعَصْمِكَ مِنَ النَّاسِ** و بر عاقل منصف که بر عقل و وجدان خود تمت بخت نمی خواهد بود که
مخاطبه خدایتعالی با پیغمبر خود در آخر عمر و هنگام وداع دنیا بعد از آنچه تبلیغ اسلام و صلوة و زکوة و صوم و حج و جهاد و غیر آن احکام
دین نموده بود بقبول خود که **فَإِنْ لَوْ تَفَعَّلْنَا بَلَاغَ الْبَلَاءِ لَآتَيْنَاكَ الْبَلَاءَ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ** و حکایتیکه نزول مسافر از وقت متعذر
بنوده و بالا رفتن او بر غیر مرتب از پلان و گفتن او در حق امیر المؤمنین علیه السلام **مَنْ كُنْتُ مَوْلَا فَعَلِيٌّ مَوْلَا** و دعا کردن او بر چو
مناسب شان طوک و خلفاست نخواهد بود و الاجتهاد امری عظیم الشان حلیل القدر مانند نصب او جهت امامت نه از برای مجرد
اطهار محبت و نصرت و نظایران خصوصاً قول حضرت پیغمبر در آن خطبه که است اولی کلمه یعنی صحت در دنیا و دنیا
چه اولی بنفس مردم از مردم پیغمبر است یا امام و بعد از وقوع این خطبه بعد از نزول آیه سابقه و آیه لاحقیه یعنی **الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ**
لا بدست که مراد از مولی متولی و مقصد در امور مسلمانان باشد ناصر و محبت غیر آن از معانی که در لغت مقرر شده چه جمع مؤنث
در آن شرح کند و علی بن احاصل کلام آنحضرت این میشود که علی بن مطالب علیه السلام اولی بقرنست در حقوق مردم و تدبیر امور ایشان
من میخانه من بحال ولی بقرنم در آن و معنی امامت همین است پس بعد از تو اتر حدیث مذکور و وضع حجیت او بر وجهیکه مذکور شد علم
بصیح در آن با تا و این بطریق تا ویلات طمدن چنانکه صاحب مواقف و امثال او از متاخران اهل سنت ارتکاب آن نموده اند بنا بر
فهم و استعداد یا تو رط در محبت و عفا خواهد بود و چگونه قبح در آن توانند نمود و او آنگاه در آن توانند بود و حال آنکه جمهور از آنکه
بدرجه صحت رسیده بلکه مترقی مرتبه تو اتر و بالاتر کرده و تا آنکه شیخ مفتر محدث عماد الدین بن کثیر شامی شافعی در تاریخ کبیر خود در
محدثین جبریا بطبری ذکر کرده و او را کتابت مشتمل بر دو مجلد منظم که احادیث غیر رخم را در آن جمع کرده و کتاب دیگر که در او طریق
طیرانه که ساخته و نقل کرده **وَالْمَوْلَا لِعَلَّامِ جَوْنِي شَافِعِي** که مشهور با نام بصیرت که او تعجب میکرد و میگوشت که چگونه در بغداد بدست محمد
دیدم که در بیان روایات غیر رخم بود و در نظر آن مجلد نوشته بود که **الْمَجْلَدُ الثَّانِي مِنَ الْفِتْرَةِ مِنْ طَرَفِ مَنْ كُنْتُ مَوْلَا فَعَلِيٌّ مَوْلَا** و در
خطانی پیدا منتقلست که مسکفه که من بحدیث را از دوست و بنجاه طریق روایت دارم شیخ محمد جزیری شافعی را که از اکابر متاخران
اند چه شد رساله است متداول مشهور که تو اتر حدیث غیر در آنجا از چندین طریق مذکور است و با جمله تخریب است اثر بر علم
انف منافقان تو اتر و مشهور و در شیوع و ظهور چون نور بر شامی طور است و منکر آن کسی تواند که از متبع احادیث در یا از حلقه عقل
انضاف به جو باشد و آنچه سابقا مذکور شد از وقت حضرت رسالت در امر برود کار در اول ثاب بر مصلحت روزگار و خود مناقشه غبار
مزید باینکه این همه متاخر در کتاب صواعق محرقة خود شطری از روایا آورده که دلالت او بر آنست که در آنجا قریش را با حضرت امیر المؤمنین
کینه و عداوت بسیار بود و نفس آره ایشان با مارت و خلافت ادر ارضی نبود و ثعلبی که از زود سا و مفتیرین اهل سنت و امام قرن شد
ایشانست در تفسیر خود ذکر نموده که بعضی از کینه در آن غوایت مصیر بعد از استماع قصه عذرا طهار که است خلافت حضرت نموده بلکه
طریق انکار روحی آبی در آن باب میزدند و تقصیل آن بر وجهیکه در تفسیر شیخ ابو الفتح رازی مسطور است آنست که شخصی از نسیان پرسید
سَأَلَ سَأَلًا بِعَذَابٍ أَقْبَعَ لِلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ مِنَ اللَّهِ ذِي الْعَاجِبِ در شان که فرود آمد و آن سائل که بود که
خدایتعالی عذاب در خواست و خدایتعالی از وی دریغ نداشت نسیان گفت که از من سئوالی کردی که پیش از تو کسی از من این سئوال
نکرد و بد آنکه مردم روایت کرد از باقر علوم اینها محمد بن از پدرش زید بنش که چون رسول بغیر رخم دست علی را گرفت و او را بر تمبر زد
و گفت من کنت مولا فعلی مولا ایخه و راجا و قبایل عرب منتشر شد چون خبر جبارش بن نعمان فوری رسید بر سخا و بر شتر نشی
وروی بر بشک گاه رسول نهاد و چون بر سید از شتر فرود آمد و پای او را بست و روی محمد رسول نهاد و رسول در میان مهاجر و انصار
بود خطاب آنحضرت نمود و گفت **يَا مُحَمَّدُ أَمْرٌ تَنَالِعُنَ اللَّهُ أَنْ تَشْهَدَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّكَ رَسُولُ اللَّهِ فَصَلِّ لَنَا مِنْ قَلْبِكَ**

تبلیغ

انضلی خمس صلوة صلیناہ منک وامرنا ان نضوی انوارنا فلینا
 منک وامرنا بحج البیت فلیناہ منک وامرنا بالجهاد فلیناہ منک ثم لمرض هذا حتی رقت
 عضدا بن عمک فرقتہ وفضلت علینا فقل من کنت مولاه فلینا مولاه هذا شیء منک امین الله
 یعنی ای محمد بیادی و ما را کشتی که سبب و شصت معبود را کند و بگوید خدا یکست بگفتم نمی گویند که من رسول اویم بگفتم کشتی پنج
 نماز را آید قبول کردیم کشتی ماه رمضان روزه دارد بید زخم کشتی زکوة مال بر مید فرا گرفتیم و حج فرمودی تذکره دیدیم جواد فرمودی
 قبول طغی کردیم پس اذان بانید راضی نشدی و بان گفتا نمودی تا آنکه بازوی سپهرت را گرفتی و او را بر مردمان برخواستی و بر ما
 تفصیل دادی و کشتی هر که من مولاد خداوند کارا و ایم علی مولاد خداوند کارا و است این قبول کنیم و این چیز است که تو کشتی از خود ما خود
 پس رسول در جواب گفت **والله الذی لا اله الا هو ان هذا من الله** یعنی با خدای که بخرد خدا نیست که این بفرمان خدای که هم
 و کفر جارش بن نمان که این بشنید است کرد و کمانت راحله خود رو بر نهاد و در آن راه می گفت **اللهم ان کان هذا هو الحق**
من عندک فامطر علینا حجارة من السماء او اینا بعذاب الیم بار خدا یا اگر اینکه محمد میگوید حق است و او تو را یکست
 بر ما از آسمان سنگت بباران بنور تمام نکتته بود که سنگی از آسمان بر سر او بیاید و او را بر جای بکشد و خدا تعالی این آیه فرستاد
 که مال سائل بعذاب واقع الایه و ظاهر است که آنهمه عناد و کفر و کلام که حارث مردود در واقعه غدیر خم اظهار نمودند از برای مولی سائن
 حضرت امیر بود یعنی دوستی و نصرت و مانند آن که اهل سنت از روی عصیت و خدا بر آن حمل میکنند بنا بر همین معنی است
 بتصرف بودن آنحضرت چنانچه صحابه دیگر که همه از اهل لسان بوده اند و مشاهده قرآن حال می نمودند در آنروز صیدند و از اهل طرا
 است که یکی از علوات اهل سنت و جماعت در بعضی از سیال خود در حدیث غدیر ایراد نموده و گفته که چون حضرت رسالت پیام بر جلا
 علی نص میگردید چه بر طریق دیگر احکام شریعت دیدمان چه بر راه صحیح نگردید تا پوشیده ماند و هیچکس آنکار نکردی در سفر بیایست بر بالای
 شتر چنانکه کسی ندیده کاری کند بدینجهان بود و چون این کار نزد شیعه با نبوت بر ابر است پنهان و بی قباله و بیگناه است
 تا یکی که بدینشیدم و دیگری گوید بدین چه امانت میخواست و اگر چنان بودی که ایشان میگویند باستی که تصحیح نمودی و توضیح
 برو جی طبع فرمودی که این سخن هیچکس از خورد و کلان و میر و کبیر و صغیر معنی نماندی و طبع خلاف و امانت بر واسطه میزد چنانچه در تعالی
مستقرایه ما کان محمد ابنا احدکم من رجالکم و لکن رسولنا لله و خاتم النبیین و کفی بالله شهیدا محمد رسول الله و ما
محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل اذ اولنا جعلناک خلیفة فی الارض هر و ناخلقنی فی قومی
 و چون در واقعه غدیر و دیگر آیات و احادیث که در شان حضرت امیر روایت میگردد تصحیح بر اینوجه نیست ظاهر شد که قول شیعه اهل
 و جواب آنچه در منع ظهور ائمه در خلافت حضرت امیر گفته از مقدمات گذشته بیاید ظاهر است و اما آنچه گفته که تقریرات
 آنحضرت در شانای سفر بر بالای چنان بفرمانی منصب امانت است جواب آنرا شیخ اجل عبد الجلیل رازی در حقه الله علیه بر وجهی لطیف
 نموده و فرموده که آن ماصبر غالی باستی که این اعتراض اول بر خدا کند و گوید که در شبی تاریک و باد و باران بر خاسته موسی عزیر بر میان
 از درختی کوفی که انی انا الله چنانکه کسی کاری ندیده که بی آنکه خبری ننماده باشد و اهل عالم تمام حاضر باشند معنی ندارد و همچنین اهل کعبه
 که آهسته بونی باشم و سایر قریش را بعدیم انخاشه محمد را برگیری و بگوهر جویی و با او را از کوفی چنانکه کسی کاری ندیده کند و جوی ندارد و
 تقریر رسالت موسی شب در کوه و بیابان و تقریر نبوت مصطفی در کوه در غار خرافقان نبوت ایشان نمیکند تقریر امانت حضرت امیر
 بر بالاشی پالان نصقان امانت او نکتته و اما آنچه گفته است که خدایتعالی سلامی بعضی از اینان نام مصطفی در قرآن ظاهر کرده پس باستی که بنام
 نیز تصریح کند و بگوید که او بعد از مصطفی امانت است تا امت یاد آن بشود نماند و دیگر باره ما جمعی است از فضل انبیا شایسته و از اراوت
 و مشیت پزار شده و مالک الملک را معزول کرده و چنانچه شیعیان گویند میگوید که چنین هیاست که دو نمیداند که قیاس امانت
 در این صورت با نبوت مناسب است مع الفارق چه معرفت نبی سمعی است و معرفت امام عقلی و عجب است که با خدایتعالی
 مذاحت نمیکند که این سرشتگی است که مسلمانان را پیش میآری و بر سبیل اطلاق و اجمال میگوئی که اقیما اصوله و مخرج میگوئی که در حدیث
 چند است و سنت چند است و تعیین وقت نمیکنی و در قرآن آیتی غیر مستقیم که چند کعت است و در سفر و حضر چگونه جای آرد بلکه
 مبهم میگوئی اقیما اصوله تا امت مصطفی برگشته شوند نگاه بهمین سبب میگوئی و اتوا الزکوة و تعیین نمیکنی که از چیست و بنابر نص و

عزیزه من بکن تا فخر احواف نباشد شریعت بر تو فرمائی و در ای واجتاد بر ما افکنی تا بنفاد و سده قول مختلف بدیاید و همچنین
باقی ارکان شریعت پس اگر در این مختار اجمال است تا بهت مصطفی جهت نباشد و بعد از وی فرق میان عالم و جاهل جدید است
انامت خود عقلی است اگر نام علی تصحیح نباشد نقصانی از آن روی نماید چه در عقل عقلا مگر کوز است که بیاید امام جائز نخواهد
و قرآن سپهر نماید و گوید که این شخص کدام است و دل تو خوش است که نام علی در قرآن صریح نیست نمی بینی که نام دیگران چگونه
بلکه هر آینه که نام بسیار حق عزیر امیر المؤمنین علیه السلام روایت نزول آن نموده اند و دفع و تزییر و تحسین و در تفسیر شیخ ابو نعیم
قصه غدیر بر وجهی دلپذیر مسطور گشته که ایراد آن اگر چه موجب سخوی از تکرار است اما چون از قبیل هو المثلثا که در تفسیر بتصویر
مشتمل بر فواید و اشارات بسیار است خواهی که این مقام خالی از آن فواید و اشارات خالی ماند و تقریر آن نیست که حضرت رسول
پیش از توجیه حجه الوداع به سایان بخوان بدو هزار صلوات خوانده و حضرت رسول امیر المؤمنین علیه السلام را بجهت تحصیل آن علقین
فرستاده بود و چون بموجب امر الهی توجیه حج شد نامه بجزرت امیر نوشت که مگر کجایین یکجای زقم چون کا خود تمام کرده باشی از راه
این عزیمت حج بکنم گای که با آن ملاقات واقع خواهد شد چون نامه نامی بجزرت امیر رسید آنچه از طرفها حاصل شده بود بر دست و با قوم خود
متوجه که شد چون نزدیک که رسید خلیفه بر قوم خود مقرر ساخت و تعیین نمودت حضرت شافت چون بیاید و بر مکه بخدمت
حضرت رسول رسید و آنحضرت کیفیت احوال از او پرسید گفت یا رسول الله آنچه فرموده بود تمام کردم و خطا بستم و در تنگناستم
و پیروم و چون نزدیک رسیدم آنزدی دیدار تو بر من غالب شد بنا بر آن پیشتر از رفیقان خود آمدم آنگاه آنحضرت از کیفیت
نیت احرام پرسیدند گفت یا رسول الله شباه من نوشته بودید که چه نوع حج بکن من نیت خود بر نیت شما بستم و نیت الله الایمان
کافلا لیتیک آنحضرت با از او پرسید که بدی راندی گفت بلی چهل و چهار شتر رسول گفت آنکه گریه از کتبی و کتبی که گریه
با من مشاکبت کردی در حج و بدی من نیز شست و شش شترانده ام بر احرام باش و برگرد و قوم خود را برگرد و بنزد من امیر المؤمنین
چون بنزدیکت قوم آمد دید که تنگنای حله را گشاده و حله را رادر بر کرده اند بر بانوب خود خشم گرفت و او را اقامت نمود و گفت
حله را بایشان و او را جواب داد که مرا شفاعت کردند و خواستند که تا خوشتر آن اگر هست در آن احرام گیرند حضرت امیر گفت شما
هنوز حله را حضرت رسول ندیده چه وجه است که را کردی تا آنها را بپوشند و بیدل سازند آنگاه فرمود تا حله را از آن مردم بستانند
و بیفشانند و در تنگنا بستم مردم را آن خوش بنام از آنحضرت آزرده شد و چون آنحضرت بیاید و خطا با بنده است حضرت
تسلیم نمود آنحضرت شجایت حضرت امیر را بنده است آنحضرت نمودند رسول فرمود علی هو ابک کرد و چون ایشان بخوانان حله
انها آزار از حضرت امیر میزنند و سخنان نا ملائم میکنند رسول خشمناک شده و بر جنب بر آمده خلیفه آغاز نمود و گفت اذ قوا
الکینکم من علی فایده حسین ذایا لله عز و جل و این چنین دیند بان از علی بر داری که او هر وی درشت است و ذوات خداوند است
نیکند و درین خدای مردم چون خشم رسول و مبالغه او در آن باب بدیند بان کوماه کردند چون رسول حج بگذار و در وقت
مراجعت بنیدر خم رسید فان نه منزل بود و نه صحبت منزل است فان متفرق طرق بود که مردم بر آکنده شد و بجزیران
و نام ناه حضرت رسول بگرفت و گفت خدایا یکو یکو ایخاف و دای تا پیغام تمام با نفیوم گذاری من از آنکه متفرق شوند
و هر کردی برای روند این آیا و در بر رسول خواندمندی در قوم او از داد که فرود آید و کفر ستاد آنجا که بجایا رفته بودند
باز آمدند فان که فرسیده بودند زید و در حق چند بود و در فرمودند تا زیر آند خان گفتند رسول آنجا فرود آمد و بفرموده پان
شتران جمع کردند و بر هم نهادند و چیزی بر او افکندند و رسول بر آنجا رفت و در حضور مهاجرین و انصار خطبه طبع او نمود که
خطبه معروف مشهور است و بعد از آن ای حمد و ثنا انقوم را بجزر کرده و خط نمود و ایشان از آن قربت کمال خود خبر داد و گفت فاقوم
بعث الی نقیه فقد حان الی خوفون بیننا ظفر که یعنی خبر مرکب من من داوند و وقت رفتن من از میان شما نزدیک
آمد و قد عیبک بوشک از الجبر انرا اند و تر و سخت که اما کرم قاتی مختلف فیک ما ان تمسکتم به لن تقسروا
کتاب الله و غیر ذلک اهل بیته الا و ان اللطیف بجزیران با آنکه از تفسیر حدیث دعا علی من و در میان شما و چیزی با سب که
شما بان تمسک کنید گراه شوی کتاب خدا و عزت من ابل بیت که مرا خدا الطیف بجزیران کرد و آید که ایشان از یکدیگر جدا
نشوند تا بر کنار حوض پیش من آید آنگاه گفت اللهم طبعتم بار خدایا برسانیدم من و ضعیف بیکر گفت و در حجب آن گفت علی

بیتها هر وقت که موافق الاله لا یعنی تعبدی علی از من اقتربت دارد که بیرون از موسی جز آنکه بعد از من نمی رفت آنجا نیست
 اللهم قل لعنت بار خدایا بر سایدیم من و صندهای دیگر آنحضرت ذکر نمودند که در سیر و تواریخ مشروح است در آخر هر فصلی در حق من و آل من
 حدیثی میگفت و میگفت لعنت من لعنت آنگاه امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند و باز وی در بکرت و برده است و بر مردان عرض کرد
 چنانکه هر کس در اجاره داند تا آنکه مردمان چنانکه فعل برود و راندند و بعد از این ساعی خاموش گشت آنگاه گفت النساء اولی بکم
 من افضیکم نه منی و نه من شما از شما قالوا بلی تقریر نمودند آنکه اگر در ذبی فصل و تراخی گفت من کنت مولاه فعیلی مولاه
 اللهم والی من والاه ووالاه من عا داد و انصر من نصره و اخذل من خذله هر که من مولای اویم علی مولای او است
 با خدا ما هر که او را دوست دارد و دوستش دارد هر که او را دشمن دارد و دشمنش دارد هر که ناصرا او باشد ناصرش باشد هر که خاذل او باشد خذلش
 کرد آنجا و گفت اللهم لعنت بار خدایا بر سایدیم و بعد از آن صحابرا گفت که شنیدید آنچه خدا تعالی گفت بر سایدیم و گفت علی
 اللهم لعنت علیکم بار خدایا گواه باش بر ایشان پس از خبر فرود آمد و چون وقت نماز پیشین رسید نمازگزاران در دو سجده ایستادند
 فرمودند در سجده ایستادند بر او سجده و آنجا صحابه را فرمودند تا فوج فوج میرفتند و تسبیح او میخواندند و بر او سلام میکردند و امیر المؤمنین علیه السلام
 صحابه و حاضران تسبیح میکردند آنجا زمان خود را گفت تا رفتند و تسبیح کردند و از جمله آنان که در این باب اخطاب کرد و عمر بن خطاب
 که گفت بیخ لکت یا علی اصیبت مولاه و مولی کل مؤمن و مؤمنه حاکم ترا می علی در روز آمدی مولای من و مولای هر کس
 و مؤمنه و حسان بن ثابت انصاری نزدیک رسول آمد و گفت یا رسول الله دستوری ده که در این باب می بینم چه گویم که ندای من
 منند رسول گفت یا حسان علی اسم بگویی بنام خدی حسن بر بلندی بر آید و با او از بلند گفت و این جهتا نشا کرد یا العجبه
 ینادهم یوم القدر یومهم ریخ و انقع بالرسول ینادی یقولن من مولکم و ولکم فقاوالوا لم یبند هنا الا الشایبا الهلک
 مولنا و انت لنا و لن یجدن منا لک ابو عاصبا فقال له قبا علی فانیه رضیتک من صیغها ما و هادیا من
 کنت مولاه فها و لیس فکونوا له انصار صید مولانا هنا دعا اللهم وال وال ولله و کن لیک عادینا عیبا فحق هادیا
 البریه کلها حیة و فی الزوالها رسول گفت یا حسان لا تزال مؤتدا بریج القدرین ما نصرنا بلینا نیک و شاعران در این باب
 بسیار گفته اند و در عهد رسول و بعد از او و بجز بر ایشان آنجا نکردند اشاره حضرت رسول علی بن ابی طالب دو بار
 دو کرده عرض کردند روزی با اهلش بر دشمنان عرض کرد از ما با اهل ما که آمدند و روز غدیرش بر دوستان عرض کرد در آن
 مخالفت شدند اختری شیخ محمد بن ابی جمهور در شرح کتاب جمع الجمع گفته که قبول اعمال بر وقت بر ولایت علی لعنه
 خدا تعالی بعد از تسبیح جمع احکام علیه فرموده فانی لوقعت فایک ما لیس و بنا بر این نیز بعضی از اکابر شرا متقدمین نسبت
 حساب خلق در روز میعاد حضرت امیر المؤمنین جید نموده و گفته و الله کولاجد ما کانت الالهیا و لا جمیع البریه جمع
 و الیه فی یوم المظالم ابنا و هو اللذی خذنا و المخرج اختری در تفسیر شیخ ابو الفتح مطهر است که در ذیل آنجا
 غدیر شبلی بخدمت یکی از معرضان علوی رفت و چنانکه سنت نوزمان بود او را تسبیح کرد آنجا گفت که ای سیدم که اشاره
 در آن چه بود که دست پدرت گرفته بردشت و آنجا ساعی سخن بگفت سید گفت منید نم شبلی گفت اشارت آن بود
 که نماینده از جمال یوسف بخیر بود در زبان طاعت بر زمینا در گذرد و گفت انراة العزیز ترا و قدسها عن نسیه فکشفها احتبا
 انما انزلناه من لایزاله خواست تا طرفی از جمال او بایشان نماید مجلسی ساخت و آنرا از آنجا اندود در خانه دو در بشاند و در سفر اجابا
 پاکیزه پوشانیده و گفت از برای من در اینجا در آبی و از دور دیگر بیرون شو و ایشان از گفت میخواهم تا این دوست خود را بر شاعر
 کنم برای دل من هر کس با او بیازی پیش آید بگفته که نیز زینجا هر یک را دی و ترکی بست فادو گفت چون در آید هر کسی بیخ پا بریز
 مبادید بگفته همچنین کنیم چون یوسف اندر داند و چشم ایشان بر جمال او بینا و کار بر نماند تا بیخ میرند از غایت هشت و هشت
 دست خود را بریدند چون او برفت گفته حاضرین یوسف لایسراک هذا الاله لک کبر زینجا گفت این همان است که شما می
 افد بان طاعت بر من هر که در دیدن فلک الاله لایسراک فیه و همچنین حضرت رسول اشارت کرد بانیکه این مرد ما هست که اگر بی
 در حق او نمی گویم و در تقوی دای او کسی نغمه شاعر خوش نماید و زبان طاعت در گذرد و یاد کرد که تا خدا تعالی در حق او چیزی
 ما و اچه مایه فادو چه ترلت مناد و ضایل روزی بسیار و خصایص او بسیار است و اگر بیخ فضیلتی باشد جز این بلکه خدا تعالی

در این باب

روز این بیرون رفتا که الیوم اکملت لکم دینکم و فی حق الله صلیت و کفایت و از حضرت امام حسن صادق علیه السلام روایت کرده اند که
 گفت یوم القدر پیدا شد لا اکر ما بکت الله فینا الاخره فلینزل الله فیها الاموال الذی ینزل فیها و فیها من فیها من عباد الله
 و خدا تعالی صبح نهمین بر آن فرستاد الا اول او را معلوم کرد حضرت و صدمت این نذر و جبهه در بن سنان روایت کرده از صادق علیه السلام
 که گفت پیغمبران مقدم و میسای خود را در مثل این روز نصب کردند و این روز رسول علیه السلام علی رضی الله عنه و بر یکا خود بیست و
 تقصیل هفتاد سال این روز در کتب زیارات مسطور است و شطری از آن در تفسیر ابوالفتح رازی مذکور خواهد بود و جمع نماید در کتب صحیح
 صحیح البلدان گفته که قریه ایست در میان حجاز و میان آن و مدینه دور است و بعضی گفته اند سه روز و آنرا از کفار خیر بود که بطریق مصالحت
 تصرف آنحضرت در آن بود بوجه این الی الی خلاصه حضرت رسالت نباهی شده بود در آنجا چشمه آب روان بود در آنجا غریزی بسیار بود
 و مخطی نماز که این تقدیر منافی آنست که صاحب کتاب طراغین با خود از حضرت امام موسی کاظم روایت نموده که از آنحضرت حدیث
 مذکور رسیده و در جواب گفت حد اول عرش حضرت و خود دوم و در آنجا حد ثالث بنا و حد رابع جل احد و لاشک ان صاحب
 البصر بالیست و بر هر تقدیر در اول حد که قریه ایست که حضرت پیغمبر در وقت نزول این کیه و آیه ذی القدر حضرت از آنحضرت گفته
 بود و زود وفات حضرت رسالت نباه بود و حضرت ابو بکر را خلیفه ساختند و کمال حضرت فاطمه را از آنجا اخرج نمود و چون
 آنحضرت اظهار نمود که حضرت رسالت از این مجتهد بود ابو بکر بخلاف قانون شریعت از او کوه طلید و با آنکه او حضرت امیر و امین
 و امام بود ابو بکر تصدیق ایشان نکرد و چنانکه شیخ جلال الدین سیوطی در تاریخ الخلفاء مذکور ساخته از اجوده و خلاصه خود را
 و حال آنکه بی کوه و بی تصدیق ازواج حضرت رسالت در دعوی جبر نمود و عرض ابو بکر و عمر از بارگرفتند که آن بود که این است رسالت
 در پیش نه خود نام مردم کرد ایشان کردند و جمعیت ایشان پریشان و از سر پا شده کرد و چنانکه پیش از آن بوجه نفس قرآن که هم الکفر
 یقولون لانفسهم اولی من عند رسول الله حتی یفتنوا فظلموا فبیراد براه حضرت رسول نیز می آید و زود در کتب
 طراغین از بعضی اعیان مخالفین روایت نموده که چون فاطمه زهرا را در فدک ابو بکر سخن کرد و اظهار کرد که در بزرگوار رسید بار از آن
 بنشیند ابو بکر گفت مرا آن کان بود که تو بعلت میراث میفرم متصرف در فدک شده و آنحضرت فرموده اند که سخن متعاشی آنجا
 لا نورث ما ترکنا صدقه انما آنحضرت هرگاه قبل از وفات آنرا بجهت بنشیند باشد ترا از آن منع نمیکند و خواست که درایت فدک
 کاغذی بجهت او نویسد هرچند خطاب او را از روشن آن منع کرد گفت ادرنی میش نیست از او کوه طلب باید کرد و اتم امین و انما بت
 عیسی با حضرت امیر علیه السلام حاضر کرد تا کوه ای آید و ابو بکر کاغذی در باب رد فدک بجهت حضرت فاطمه نوشته بود چون خبر رسید
 آنکاغذ را از دست او گرفته پاره نمود و گفت فاطمه زن علی بن ابیطالبست او را و آن کوه ای بجز تقصیر خود منظر نیست و کوه ای مذکور
 کافی نیست حضرت فاطمه چون کلام اعتراض نمود گفت ای اشما از حضرت رسول شنیده اید که اتم امین و انما بت عیسی از اهل حبت
 و هرگاه چنین باشد چگونه کوه ای ایشان باطل خواهد بود ابو بکر و عمر سخن او را گفتا نمودند آنگاه آنحضرت فرمود و اتم امین و انما بت
 خود را بجهت نمود و بعد از آنکه زمانه پاره شده در آن بیماری بجهت امیر و جیت که که گذارد ابو بکر و عمر را نماز بگزارند و در خانه
 او حاضر شوند و از این تقریر ظاهر میشود که آنظلم که در باره فاطمه واقع شد از پیش عمر بوده اند گفته اند که عدل عمر تقدیر است و شاک
 علی الرجم و بعضی از فقهای خود گفته فرقی عدل تقدیری و تقدیر عدالت است تا که تحقیق شد این مسئله در باب فدک و جبر
 خامس از صحیح بخاری جزو ثانی از صحیح مسلم مسطور است که حضرت فاطمه در آن قضیه از ابو بکر آزرده شده بر او چشم گرفت و با او قطع
 و زید و در مدت حیات با او سخن گفت و چون وفات یافت حضرت امیر المؤمنین او را در شب دفن کرد و بر او نماز گذارد و ابو بکر
 و عمر را خبر نکرد و بنا بر وصیته که فاطمه در کتاب کرده بود و در وقت که شخصی زاد او را که از حضرت امام علی بن موسی الرضا در آنجا شک
 نمود که چه میکند درباره ابو بکر و عمر آنحضرت فرمود که سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر پس سال الحاح نمود و کشف جسد آنگاه
 حضرت فرمود که اینقدر رسیدم که اگر مادری صاحب خود بود که وفات یافت در حالتی که از ایشان آزرده و خشمناک بود و بعد از وفات او
 بما نرسیده که از او راضی شده باشد و پوشیده نماید که بنا بر صحت آنظلم و صرف آنخور چون قتل امیر بن عبدالمطلب رسید که صاحب
 امینه بود و در آن غلظت رسیده بود با ولادت حضرت فاطمه زهرا نمود و دست که معاندان قریش و منافقان شامل که در احوالی عمر بن
 بودند با کوفته که در باب فدک با ولادت فاطمه اعتراضی از تو بر فضل ابو بکر و عمر و بعضی است بر ایشان نیست که در دست ایشان را بطلیم

و در اسم حق صاحب تفهیم
 سولون بعضی اعیان
 و احادیث صحیحین
 و در اسم مرفوعه اطراف
 اشیاء منسوخه و کوا
 القدر و تاریخ
 بیخ

مرد جواب گفت که ترمین و شما بصحت رسید که فاطمه زهرا خیمه برده و دعوی که فرموده در دست او بوده و از شان او نبوده که
 دروغ بر سر بگوید یا آنکه علی داماد امیر و اتم طایفه بر وفق دعوی او گواهی دادند فاطمه زهرا در حق او قول است هر چند که دعوی کند
 که او نه داشته باشد و او سید زنان اهل جنت است و ما فرموده مذکور کرده او یکم و بان تقریب میجویم حضرت پیغمبر و امیر و امام
 که فاطمه حسین در روز قیامت شفاعت من کنند و اگر من بجای او بگره عمر میروم فاطمه زهرا در حق دعوی میکرد تصدیق
 می نمود و در بعضی روایا واقع شده که چون عمر بن عبد العزیز فدک را بحضرت امام محمد باقر علیه السلام تفویض کرد مردم باو گفتند که طعن
 علی الشیخین او در جواب گفت که ما طعن علی انفسنا یعنی ایشان خود را در آنکه غضب کند نمودند ابواب طعن بر روی خود گشودند
 القدر عمر بن عبد العزیز بر غم افتد منا حقان فدک را با امام محمد باقر تسلیم نموده در دست ایشان بود تا آنکه عمر بن عبد العزیز وفات یافت
 و بعد از آن از خلفای عباسی آنجا که شنیدی و اضافی و معرفتی بحق اهل بیت داشتند مانند مامون و معتصم و هاشم فدک را با بلاد فاطمه
 نمودند چون فوت بموت کل ناصبی سید آنرا از ایشان گرفته بجام خود داد و بعد از آن معتقد زان نمود و گفتی باز گرفت و معتقد زان
 آن نمود و در کتاب لطایف سلو است که روزی هرون از رشید با امام موسی کاظم گفت فدک را محمد و کن که تو بگذازم که سید فاطمه که
 امر غلم بر اهل بیت زد است امام گفت اگر محمد و کنم چنانکه حق است و اینم ترا دل ببارند که بمن باز گذاوی هرون سوگند خورد که سید فاطمه
 امام گفت خدا اول عهدت رنگ هرون از این سخن بگشت گفت دیگر بگو امام فرمود صد تا آن سمرقند است رنگ هرون بندش
 و گفت دیگر بگو امام فرمود صد تا افریخته مغربت رنگ هرون از زردی نبرخی گشت از فایت غضب گفت دیگر بگو امام گفت صد
 رابع او در بای اریست رنگ هرون از سرخی سیاهی گشت از سکه تیره و غلیظ شد مدتی مدید سرور پیش آنکه بعد از آن بر زرد
 و گفت ای کاظم تو حد و حکایت ما را نام بروی یعنی آنچه در تصرف است حق بنی فاطمه است و بنی عباس غضب نموده اند و ظلم کرده اند اما
 گفت ای هرون من اول ترا کشم که باین حد و دراضی نخواهی شد و تو از من نشینی بعد از این قضیه هرون با ما قتل بکرد و قطعه قتل او
 میان بر بست و روایتی که چون ایما بگر خا پنجه از پیش گذشت این حدیث موضوع را که سخن منظره الانبیا و لا یوقفت فانک کاصد
 بر حضرت فاطمه خواند حضرت فرمودند که الرسول لیکان الود و لقد جئت شیئا فیرها و چگونه این حدیث افرا نداشت که بود
 با جمال و تقصیر حضرت رسالت نباه است در انداز اهل بیت خود و حال آنکه خدا تعالی فرموده و انذرتهم لک لاکفرین و قال الله
 تعالی یا ایها الذین امنوا اتقوا انفسکم و اهلیکم فانوا الایة و با بگله با وجود صد و این و امر چون تواند شد که حضرت سالت
 انذرتهم خود که موجب نص صریح و انذرتهم لک لاکفرین بود و نگرده باشد و قایه ایشان از عذاب زخموده باشد
 با ایشان بگشت باشد که میراث از پیغمبر غیرند تا آنکه حضرت امیر المومنین علیه السلام بجا سو بیچیک از بنی هاشم را و از و اوج خود را از آن خبر
 باشد و بیس احدی از ایشان در مدت حیات حضرت پیغمبر آنرا از و شنیده باشد و بر تبه از آن منعی نمیباشد که بعضی از ایشان طلب
 میراث کنند و بعضی آن طلب را ضعی باشند و حرامی با بر خود حلال دانند و خلاصه کلام آنکه حاصل منصف محال میداند که سلسله میراث خود را
 با بویک تنها هر سازد و هرگز اظهار آن ننموده باشد بیچیک از بنی هاشم و از و اوج و نبات خود که با او زیاده از دیگران بقتصاص داشته خصایص
 امیر که شب در روز با حضرت پیغمبر و از اشکار و نهان او اطلاع داشت و بنی هاشم را و آنچه بگفتند و در آن حضرت
 و شفقت او بر مومنان مذکور است ترک شفقت بر دشمن و از و اوج و سایر اقربای خود نماید و ایشان از آن سلسله ضروری گاه نغزاید
 و از جمله کلمات ماصوب که طاعلی قوشی بواقف اشمال خود اند و اللہ ما ب و مقام جواب ایراد نموده است که حاکم را نمیرسد که حکم کند
 بحد و گواهی بگیرد و بکزن و اگر چه مدعی مصوم باشد و بحد خود حکم کند و اگر چه شاهد نباشد و خطای شیخین بر است زیرا که چون خود حق
 عصیت که معلوم شد نزد حاکم که مدعی باست میگوید که نیز خود گفت که حاکم بحد خود حکم نمیزاند کرد با آنکه حضرت فاطمه امام حسن و امام
 حسین بنی امیر بگواهی برد چنانکه در وقت مذکور است و بیک گواه و سکنه بی ثبات میشود و مذکور علی بود که حضرت خیر النساء در وقت
 آن بود و بنا بر این سخن آن نودن گواه از او طلبید و قبول گویان مذکور در خلاف حق محض ظلم است هم بجهت از جهت اول آنکه
 بر آنکه گواه مدعی مصوم باشد جایز است که حکم از برای او کند بیک گواه و بی شهود است که مدعی حضرت رسالت نباه و دعوی کرد بر
 و حاکم بکار بر این مضمون فرموده ما عرایب منکر بود پس فرموده بر وفق دعوی حضرت رسالت گواهی داد و حضرت فرموده که حاکم
 گواهی دادی و حال آنکه تو مدعی بیسایب و مدعی بر حق نیستی و با خدا و خداوند تعالی اهل بیت با امیر است تصدیق کنیم

سبب آنکه علم داریم بصدق و صحت توپیران علم میدانم که در این دو نیز صادق آنگاه آنحضرت اورا نوازش فرمودند و مساوت اول
 بشادت و در کس بر ابر خودند و شکلی نیست در آنکه حضرت امیرالمؤمنین علی و فاطمه بقتضای آیه تطهیر و غیر آن محسوسند و اقل مرتبه چون
 کریمه که کفر اوع الصادقین و با اتفاق مفسرین در شان ایشان است و احوال خود صادقند و منزلت ایشان همگواهی و راستی کمتر از خیریه
 بن ثابت نخواهد بود پس باقی نماید مخالف را در این مواد الا خدا و کار بره و لدا و اگر مسلم داریم که حضرت فاطمه دعوی مذکب باشد است
 شرعی نتوانست نمود میگوئیم که چه ایشونه انصاف و مروت بل حضرت فاطمه نوزیدند و قدر کار با و بخشیدند و هرگاه ایشان را میرسد
 مشاکت خلاف حضرت رسالت فدا کرده و فاصله خود سازد چنانچه که آنحضرت فاطمه از روی مروت و احسان اذ دارند
 و خاطر شریف اورا نیازند که حضرت فاطمه در مرتبه کمتر از جواب خودش زینب بود که چون شوهر او ابو العاص با دیگر کفار در روز بدر کشتار
 شدند و خلاصی ایشان بقدر قرار گرفت زینب نیز همراه فدیه دیگران جهت فدیه ابی العاص مال فرستاده بود و کار آنجمله عقد مراد برجا
 بود که حضرت خدیجه با و داده بود چون حضرت رسالت از نظر بر او افتاد متاثر شد با آنکه مسلمانان در آنوقت محبت تمام داشتند
 از ایشان استیجاب مانع نبود و هستد عاقد که از با و باز فرستند و آنجا محبت منت بر جان خود نهاده از طیب خاطر از ابرو
 بخشیدند چنانچه تخیل آن در شرح ابن ابی عمیر مقرر بر کتاب مستطاب نوح البلاغه مسطور است پس بر تقدیریکه ابو بکر فدا خالصه خود
 خود ختی و در میان صحابه شریک بودی میگوید که تاسی واقعه آنحضرت رسالت نموده بطریقیکه آنحضرت طلب همه بخشش مال
 از صحابه خود نموده او نیز استیجاب مذکب از برای فاطمه نماید چون بنی مبروقی نمودند و در آنرا خاطر آنحضرت صراحت کردند اقل مرتبه از مرتبه
 ابرار دور و فاطمه حضور در آنجا حضورند و حضورند که در روز قیامت که خدا حاکم باشد و فاطمه بلکه محمد خصم معلوم است که حال
 دستور خواهد بود و در بعضی از روایا واقع است که حضرت فاطمه چون باز ابو بکر را بوسه داد در ذیل بعضی از مقالات خود با او گفت
 تَحْذِرُهَا الْبَيْتُ مِذْمُومَةٌ مَدْخُولَةٌ تَلْفَاكَ فَوْحُ حَشْرِكَ فَنَمَّ الْحَكَمُ اللَّهُ وَنِعْمَ التَّوَكُّلُ الْقِيَمَةُ وَالْحَقْمُ كَمَدٌ قِيَمًا فَلَيْلٌ قِيَمٌ تَعْلُونَ وَتَعْلُونَ
 بِحَسْرَتِ الْبَيْتِ لِكُلِّ بَيْتٍ تَلْفَاكَ وَازْجَلُهُ لِقَبْرَاتٍ مَهْفُوتٍ قَاضِي جِدَّتِي اسْتَكْبَرُ فِي مَقَامِ رِزْقِ رَسُولِ شَرْمِ نَدَا شَهْدَةً وَخَطَا بَرْدِي الْبَيْتُ
 هم نداشتند و جهت رعایت جانب او گفتا بعد در صحبت حضرت فاطمه نمودند بلکه مترقی بقدر در صحبت حضرت رسالت شایسته نیز
 گردیده و از جمله آیتها شرح مقاصد آنجا که فاطمه را مدفک حقی میبود و چه شایسته است میبخشد حضرت امیر نیز بر آن میبود استی که در
 امام خلافت خود آنرا تصرف نمیرمود و جواب اینکلام ما هی و که از روی کراهی صادر شده و در کتاب استیجابا بوجود معتدده مذکور است از آنجا
 آنکه حضرت امام حاکم جعفر صادق را پرسیدند که سبب چه بود که حضرت امیر در ایام خلافت خود در مذکب تصرف نمود جواب فرمودند
 اقد آنحضرت رسالت نمودند که تخیل بیطاعت خانها آنحضرت زینب از وقوع که غضب فرود خنده بود چون فرستاد بعضی از استیجاب در آن شایسته
 رسالت را گفت که احوال بخانه خود تزلزل باید نمود آنحضرت فرمود که مگر عیال بختا خانه گذاشته ما از آن اهل بیتیم که مال را که از باطلگر قبیله
 بان بجمع میکنیم دیگر آنکه ایشان کاره بودند که فاطمه بختی شری پیش نهاد و رسول را دعا و لا و اودان چیز مسرور کردند پس ایشان نیز حضرت
 فاطمه کردند و دیگر را بی دفع محبت ما بر عالمیان واضح شود که کراهی امیرالمؤمنین علی است سلام برای جزیفیع نبود چنانکه ابو بکر بر او اقرار کرد و دیگر
 آنکه چون حضرت امیر در ایام خلافت خود دید که اکثر مردم حسن سیرت ابوبکر و عمر را معتقدند و ایشان را بر حق میدانند قدرت بر آن نهاد
 که کاری کند که دلالت بر فساد خلافت ایشان داشته باشد بنا بر آنکه مخالفت قول و فعل ایشان نیست بر آنجا ایشان ظالم بوده
 و لیاقت خلافت حضرت پیغمبر نداشته اند و چگونه قدرت بر آن داشته باشد و حال آنکه اکثر اهل آن زمان را اعتقاد آن بود که امامت حضرت
 امیر علیه السلام عینی بر امامت ایشانست و فساد امامت ایشان از اولی و فساد آنها او میمانند و مشهور است که حضرت امیر در ایام خلافت خود
 مردم را از نماز تراویح که بدعت عجم است منع کرد و ایشان بغیر یاد آمدند و آواز بلند کردند که واعلموا ما انکم ان حضرت بنا بر صلوات
 ایشان ز کمال خود داشت و حاصل کلام آنحضرت از آن ایام نام خلافت پیش نمید و همیشه معارضه و مناظره منافقان میان ایشان
 و قاطبین و ارضین که معتقدان سیرت خلفای شیه بودند که قار بود همواره از مذکب و تعارضه انصاف و تقاضای احوال گایت میبودند تا آنکه
 چون قنات زینب را پرسیدند که احوال چه طریق قنات یا از مردم سیرت آنحضرت در جواب فرمود انصافا یا انصافا حق بگوین
 ان ان صحافه او امون کائنات است و عیال سیرت صحابه یعنی سیرت صحابه را بدستور که در زمان خلفای شیه بود حق آرای ایشان میرسد تا آنکه
 همه مردم در متابعت من در آیند و با من موافقت نمایند با من سیرت صحابه را بدستور که در زمان خلفای شیه بود حق آرای ایشان میرسد تا آنکه

گفته که

گفتم

و امثال ایشان اندوی ضرورت در بلائی عقیده مذکور کار کند رانند تا زمانه شریعی غانی رخت عاقبت بسری جاودانی کشیدند و در هر که
 مناقضات مخالفان آنست که موقوف بر این حدیثی که در میان ایشان بقره خواریم مشهور است بنا بر خود از این عیاشی منعی نماند و آنست که
 قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لئن لم یکن فی الله فاعلمت فاعلمت و جعل صدقها الا ان فی من یمن علیها من یمن علیها من یمن علیها من یمن علیها
 و هرگاه تمام ارض در صدق حضرت فاطمه باشد نزاع کردن بوجوه و عمر با او در زمین محترمند غایت پمروتی و ظلم و بی انصافی باشد
 و یغلبوا الذین خلوا ائی منقلب بقیلوق گرفت از امانات بلاد اسلام است و اول شهریت که در مبادی فتح و با هر چه
 شده و چون حکمت از بنی امیه منی العباس انتقال یافت دلیل که در واسطه تشیع و محبت خاندان در تقوی ارضی بخلاف اولاد عباس
 نبودند و در ایامی که منصور عباسی کوفه را استقر سر بر سلطنت و حکومت ساخته بود نزدیک بان رسیده بود که کوفیان لشکر او را بر او
 سازند و دخل در تو احد سلطنت او اندازند بناچار منصور از آنجا بیرون آمد طرح بنامی شهر بغداد انداخت و آنجا را در آنجا فرستاد صاحب
 صبح البلدان در احوال خراسان آورده که در وقتی که محمد بن علی بن عباس حیان خود را بر جانب میفرستاد ایشان میگفت که کوفه و مدینه
 شیعه علی آل اویند بشما نخواهند کرد و در اول بصره عثمانیان دور از ایمانند و اهل جزیره خارجیان خواهند اهل شام خیز آل بد سنجاب و بنی
 کسی را نمی شناسند و در محبت بنی امیه عداوت ایشان باینی با شرم رانح است و اما که مدینه محبت ابو بکر و عمر برایشان غالب است
 پس بر شماست که از اهل خراسان قائل نشوید و ایشان را بجانب دعوت کنید که مردم سپاهیند و دلها می ایشان از تقصیر خلفای سابقین
 خالی است و هنوز با هوای غلبه و بغل فتوح متوزع و منقسم شده اند و در کتاب احتجاج شیخ طبری علیه الرحمه و غیره مذکور است که چون معاویه
 وفات حضرت امام حسن علیه السلام تمام تمام اهل البیت شیخ طبری از او آنقدر بینه زبید که با اهل کوفه رسید زیرا که اکثر مردم کوفه
 اد بودند چون زیاد بن ابیه ملعون اهل آن دیار را میخواست لاجرم معاویه حکومت مراعتی کوفه بصره و با او داد و او شیعه را بدست آورد
 و در محبت هر چه در یکشت بعضی کردند میزد و بعضی را دست و پای میرید و پاوه را بر او میکشید و قومی را چشمها میبندد و قومی را زانها
 آورده میساخت تا چنان کرد که کسی در آنجا از شیعه ظاهر نماند و شیخ بزرگوار ابو جعفر طوسی طیب الله مشهوره در کتاب امانی با سنا خود
 عبد الله بن ولید روایت نموده که گفت در زمان بنی مروان بخدمت امام جعفر صادق علیه السلام رفتم آنحضرت از من و رفیقان من پرسید که شما
 گفتیم از اهل کوفه ایم آنحضرت فرمود و میگوید از بلاد آنقدر دوست نداریم که در کوفه بعد از آن فرمود آیتها انصابه ان الله قدکم
 با امر جهلنا الناس فاجتقونا و ابغضنا الناس فبا یعتقونا و خالفنا الناس و وافقونا و کفنا الناس و حلفنا
 فاجبناکم الله عجائبا و اما تکم ما نانا شاهد علی لبع ان کان بقولنا بین احدک و بین ان بری ما نفر به یکنه او یبسط
 الا ان کتبنا بقتله بکننا و اهو ابده للاحقه و قد قال عز وجل فی کتابه و لقد آتانا
 رسلا من قبلک و جعلناهم من اذوا جانا و ذریه فحق ذریه الرسول صلی الله علیه و آله و سلم و با همه تشیع اهل کوفه حاجت با امت علی
 ندارد کسی بودن کوفی الاصل خلافت اصل محتاج بدلیل است و اگر چه ابو جعفر کوفی باشد تا آنکه این کثیر در بیان احوال جعفر بن محمد بن طبروزیر
 عراق گفته و کان ینسب الی التشیع و هذا کثیر ما هیل ناک الی لاد لا کرا لانه انما هم اتمی کلام بن کثیر جمله صاحب معجم گوید که
 آن کس که خواست بدیلام معنی فرست که جاترول نمایند و در ایشان کثرتی باشد و جمله نام چند موضع است مشهورترین آنها جمله بنی
 و آنشهری بزرگ است میان کوفه و بغداد که در اصل آن موضع را جامعین میگویند و اول کسی که آنجا هجرت کرد و آنجا ترول نمود امیر سیف الله
 صدق بن منصور بن علی بن مزید اسدی بود و متانل پدران او پیش از آن در حوالی نیل فرات بود چون عدایمی که ملوک سلطنتی بدافعه هر چه
 اشغال اشقت او را مال سپاه و ترقیات بهم رسید در هم نشد غرض و تسبیح و در بهانه جامعین آمد و آنجا را که میشد پرازی باع بود و منخرطیم
 اقبال فرمود بانگ مدعی هجرت آن نمود و از نفایس بلاد عراق شد و شعرا در مدح جمله اشعار بسیار است و تشیع اهل جمله حاجت با امت
 الله ندارد و بسیار از متاخرین فضلا و مجتهدین ما میانه آنجا نیند و در تصانیف این کتاب طبری از احوال ایشان مذکور خواهد شد و آن
 مشهور است صاحب معجم گوید که در اصل نام جندیش در آنکه که بترندی بود و آب سیل را از خرابی کوفه باز داشت و در منزل
 حضرت امیر المومنین آنجا است و آنقدر قدری را مشغری بترکیند بنا بر آنکه در حوالی آن دو کعبه بوده که بر سر قبر مالک و جعیل که ندیمان
 خدمت بنی امیه بودند ساخته بودند و بنا بر این بود و با غیرین نام که بفرنگی بوده که دست و پنجهان بن منند که یکی از ملوک عرب بود
 چون کسی را بکشت میفرمودند آنقدر بفرنگی بود و ساخته و با بخت شرف پیوسته محل طویل اخبار شیده اما می و مقرر تولد صلوات

موقع

کلام

تاریخ

آنجا نیز غلبه بوده و دست و امانی آنجا ملازسات و اتباع و اصیل و خیل یکی شینه ایامی که کثرت آنجا مشاهده می شود و در فضیلت ساکن شد مقدس فروری روایات بسیار واقع است و دیده اهل مرضی یعنی مدین علی بن طاووس قدس الله سره در باب کتابت مستطاب موسوم بفرقه العری فی فضل ساکن العری اگر خواهند باخبار جوع نمایند مشهور است که صاحب مکه که با کمال بود مرضی است که حضرت امام حسین را در آنجا شهید کردند در طرف بزرگ و واقع است و اشتقاق از آن گرفته است یعنی رخاوه و سبکی که در قدیم چنانچه می تواند بود که بنا بر رخاوه و سستی از زمین اگر بلای نام نهاده باشند و می تواند بود که از آنکه بلای خود باشد یعنی خاک کردن گندم و مانند آن از سنگریزه و مانند آن و در بلای نام حلف خاص نیز هست و می تواند بود که بواسطه کثرت آن حلف در آن زمین بگردد و موسوم باشد و روایت است که چون حضرت امام حسین بدان زمین موهبتان رسید اسباب و بایستاد و هر چند امام تازیانه بر او زد و قدم از قدم بر گرفت امام حسین پرسید که چه می کند آنکه این زمین چه نام دارد گفتند این را از زمین کوبید امام فرمود که شاید نام دیگر داشته باشد گفتند که بلای نیز می گویند فرمود آنرا کبر از زمین کرب و بلا و مسکند داشت و این زمین کرب و بلا این زمین محل تخمین خون است و این محله رحال است که نام این زمین تخمین کرب و بلا بود اینجا نصیب با کرب و بلا بود اینجا بود که تیغ بر آل نبی کشید و اینجا بود که ماتم آل جبا بود و الحال مشهور که بلا از اعظم مصار و مجمع اخبار بر دیار کشته و آب روان و باغ و درختان در آنجا فراوان بود و فضیلت زمین کرب و بلا و ثواب زیارت مرقد منور حضرت امام حسین روایات بسیار واقع است که شرا مضنون اکثر آنها را در نظم کشیده اند مانند این بیت مشهور که آنرا که کرب بلا گذار است با آتش دوزخش بچهارت و مانند باغی بلا فضولی بعد از آنکه آسوده کرب بلا بر حال که هست که خاک شود و نیشود در شش پت بر میدارند کسب می سازندش میگردانندش از شرف دست بستند و طاجامی بان همه نصیب این خدایت گفته کردم ز دیده پای سوی شهید حسین هست این غم بر زبیب شاق فرخ من کعبه کرد روزی او میکند طواف رگب همچو این بر خون این بین از قاف تا قاف پرست از گرتش آن بکه جلد جوی کند ترک میشدش و عشق صاحب مکه که یکسر اول وقوع ثانی است و نزد جمهور کبیر ثانی مستعمل است و آن صفت شام است و بواسطه عمارت و نفوس نصارت و کثرت آب روان و احسان و درختان او را بهشت ایمنان گفته اند و در ثانی آن خلاف است و نظر احوال آنست که آنرا در شام بن ارم بن فرج بنا نمود و او را برادر سلطین و ایما و محض ارواح بوده و هر یک از ایشان شهری بنا کرده اند و نام ایشان مشهور شد و از جمله عمارات فنیست آنجا مسجد نبی امیه است که آنرا ولید بن عبد الملک بن مروان ساخته و عمارت و زینت آن با کمال مسلمانان بنا کردند و مقصود او از آن مجرد اظهار اقتدار و کدایشن بود کار بر صنوبر روزگار بود و چنانکه در این زمان کدورت آثار عمارت خان از کتب مرز و کار نمای مسجد و با طهای پرکار سلطین با ضیعتی چنانی که در بلاد ماوراء النهر واقع شده خراب میسازند و در موضع دیگر با کلات جهان مسجد کربلا و محقر میسازند و بعضی گفته اند که خراج هفت ساله ولایت شام در آن صرف شده و مردم هر چند زبان طعن آن باب کشوند و او را با سز و اطلاق جانان در بیت المال مسلمانان نسبت نمودند و شریفیاد و همچنان در تصریح و طلاکاری آن مبالغه میورزید و کوشش مبالغه مضمون این قطعه در شان آن را زین بیکانه می شنید شهر مبعثتک بتی مبعثتک خاتم و آنکه عمارت فنیست موقوف کشفه الا یلیا من کسبه فنیست لک الویل لک الویل لک الویل و لهذا چون نوبت ریاست بمرین عبد العزیز رسید آن کفار را پسندیدند و کوه جواهر و طلای آن ریاست المال بردن اهتمام در زید و قبر بسیاری از صحابه و تابعین آن زمین واقع است آن خلفای نبی عباسی اول دولت خود و قبور بسیاری از ایشان را که از نبی امیه بودند یاد و در مخالفت حضرت امیرالمؤمنین متابعت می نمودند از پنج برکنند و آنچه در آنجا یا عمارت بساختند و یاد قمار دادند و موضع آن قبور را هم زده و مزروع ساختند و در وقت استغفار آورده که بعد از غسل اسیران نبی امیه جلدت بن علی که شمشیر بود فرمود تا کور مویه و سایر طوک نبی امیه را بسکافند که قبر عبد العزیز را که تعرضی آن زمانند و در قبر میسوزند خاک تا ناک خیزی می کشند و گمانه سر عبد الملک بن مروان بطن بر سینه کان در آمد و حضور جمعا شام بن عبد الملک بن است چه جسد و احضای او را یکدیگر زنجیر شده بود تا زیاده بسیار زدند و بعد از آن جسد او را بسوزند و خاکش را پودر دادند و از جمله عمارت اهل سنت و جماعت کتب مسموم کرده اند آنست که عیار صد سال که حال آن قبور بر آن منوال که شده بود بعضی از اهل سنت بجای آن قبور مندرسه های تزیین کردند و شمشیر کبکی از سنگ و کلنج تزیین دادند و حال زیارت آنها هست میکارند و از خدا تعالی توقع ثواب دارند و شمر از جمع مردم و عشق اشعار بسیار است و چون دم او در نظر حقیقت شمارن تمام است بزرگ شریک و آنجا با تمام بود و مقصود از آن شمر ادا عمارت و عمارت

فصل در بیان فضیلت کرب و بلا

عشق

طرح مسجد

عمر بن